

در واقع پیشامد واقعه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و مخاطراتی که از این بابت ایران را تهدید می‌کرد کل فعالیت‌های او را تحت‌الشعاع خود قرار داد. کما این که هنگامی که در اوائل شهریور ۱۳۲۴ قصد داشت با دعوت از مدیران مطبوعات «... درباره رفتار دولت با جمعیت ما ...» و استیضاح پیرامون گرفتاری‌هایی که دولت برای آنها پیش آورده بود نشست برگزار کند ولی به رغم صدور دعوتنامه و چاپ بیانیه‌ای که قرار بود منتشر شود «... چون در آن میان در تبریز و مشهد و دیگر جاها جنبش‌هایی پدید آمده و در تهران نگرانی‌هایی رخداد...» از تشکیل این جلسه صرف‌نظر کرد.^{۷۱} و از آن پس تا چهار ماه بعد که به دست فدائیان اسلام از پای درآمد چیزی ننوشت جز برای ایران و آذربایجان.

اتفاقی که افتاده بود و تا بدین حد موجب نگرانی کسروی گشت روشن بود: «... دموکرات‌ها برای آذربایجان استقلال داخلی خواسته‌اند و خود اسلحه به دست گرفته و از بودن ارتش شوروی در آذربایجان استفاده کرده، به مقصود خود با زور پیشرفت داده‌اند...»^{۷۲} این نیز روشن بود که این ماجرا «... موافق سیاست دولت شوروی بوده و با نظر آن دولت انجام گرفته...» است و «...دلیلش گذشته از همه چیز تحسین و تصویبست که رادیوی مسکو و روزنامه‌های شوروی درباره آن خیزش می‌نمایند. آن گاه چنان که دیدیم از قوای دولت جلو گرفتند و به آذربایجان راه ندادند ... [و]... نتیجه کار به اینجا رسیده [بود که] دموکرات‌ها با اسلحه قیام کرده، آذربایجان را از ایران جدا ساخته‌اند، دولت خواسته اقدامی کند و روس‌ها جلو گرفته‌اند، انگلیس و آمریکا دخالت کرده‌اند و قضیه در فهرست اختلافات دولت‌ها جا گرفته...» است.^{۷۳}

انگیزه‌های خارجی، عوامل داخلی

در مواجهه با این بحران و شناسایی علل و موجبات پدید آمدن این مسئله، کسروی در همان بدو کار اعلان داشت که نمی‌خواهد به موضوع قدرت‌های بزرگ بپردازد: «... من دولت‌های انگلیس و روس را به کنار می‌گذارم زیرا آنها هر یکی دولت بزرگیست و برای نگهداری خود سیاست بسیار دامنه‌داری را دنبال می‌کند و ما از آنها گله نتوانیم داشت که چرا فلان نظر را درباره کشور ما داشته‌اند یا چرا فلان تصمیم را گرفته‌اند...»^{۷۴}

بر اساس یک چنین تحلیل - یا به عبارت دقیق‌تر تصمیم - تنها وجهی که می‌توانست مورد بحث قرار گیرد، وجه داخلی کار بود: «... این آتش که در ایران افروخته شده و نزدیک به زبان کشیدنست، ما باید منشاء آن را دسته‌بندی‌ها و کشاکش‌های داخلی ایرانی بدانیم و از آنها گله‌مند باشیم...»^{۷۵}

در توضیح دلایل اتخاذ این تصمیم علل مختلفی را می‌توان برشمرد؛ مثلاً می‌توان گفت که در آن ایام هنوز نقش تعیین‌کننده مقامات امنیتی و اطلاعاتی شوروی در این ماجرا روشن نبود و امروزه تنها پس از فروپاشی اتحاد شوروی و انتشار اسناد ذی‌ربط است که ابعاد گسترده این امر روشن شده است و یا خاطر نشان ساخت که با توجه به حضور نظامی متفقین، امکان طرح و بحث این مقوله وجود نداشت. کما این که معهود نشریاتی چون هور و وظیفه نیز که وارد این بحث شدند و در مواردی چند با ذکر مشخصات دقیق، فعالیت‌های عوامل امنیتی و اطلاعاتی مزبور را افشاء کردند به نحوی جدی و سریع سرکوب شدند.

به هر حال این رویکرد، یعنی فرض گرفتن یک منشاء داخلی بر این امر که بیشتر با مصلحت روزگار انطباق داشت تا واقعیت امر به اساس نگاهی تبدیل شد که کسروی در شناسایی علل پیشامد این بحران و همچنین یافتن راه‌هایی برای حل و فصلش اتخاذ کرد.

اگر چه همانگونه که اشاره شد کسروی اصولاً قصد نداشت ابعاد خارجی این قضیه را به بحث بگذارد ولی به هر حال از پرداختن به جوانبی از این امر - ولو به صورت سربسته و مجمل - گریزی نبود. کما این که خود او در اشاره به واکنش دولت حکیمی در قبال ماجرای تشکیل فرقهٔ دموکرات و جدایی عملی آنها از ایران نوشت «... با آن موقعیتی که ایران در کشاکش‌های سیاسی انگلیس و شوروی دارد دولت نمی‌توانست به خاموشی گراید... بایستی اقدامی کند و چاره‌ای اندیشد، و چون روس‌ها جلو آزادی اقدام را می‌گیرند ناچار بود که از دولت‌های انگلیس و آمریکا میانجیگری طلبد - چنان که طلبید - [و] اگر دولت ایران هم نمی‌خواست آنها خود می‌خواستند میانجیگری کنند و دخالت نمایند - چنانکه نموده‌اند»^{۷۶}

کسروی با مصوبهٔ مجلس مبنی بر تعویق انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی به یک ماه بعد از تخلیه خاک ایران از قوای بیگانه که به جوانب خارجی این مقوله ارتباط داشت نیز موافق بود و می‌دانست «... که با بودن بیگانگان در ایران انتخابات خالی از اشکال نخواهد بود [و] پیداست که هر دو طرف دخالت خواهند کرد و هر یک خواهد کوشید هواداران سیاست خود را به نمایندگی رسانند...»^{۷۷} اشارهٔ بعدی او به یک «خطای بزرگ» در این پیشامد که عبارت بود از دخالت دادن به «سیاست بیگانه ... در این قضایا» نیز بر همین امر ناظر بود.^{۷۸}

ولی سربسته و مجمل نگهداشتن این موضوع در نهایت به طرح سؤال‌های بی‌موردی نیز منجر می‌گردید. مثلاً کسروی در ادامهٔ همین بحث پرسید «... دموکرات‌ها درخواست‌هاشان بجا یا نابجا - چرا آن نکردند که صبر کنند تا ارتش‌های بیگانه از این کشور بیرون روند و آنگاه هر کاری که می‌خواهند بکنند؟...»^{۷۹} که سؤال بی‌جایی بود، زیرا اگر خاستگاه اصلی و منشاء کل این قضایا - حتی -

الامکان - به بحث گذاشته شده بود، به صراحت روشن می‌بود که اصولاً طرح و بیان این خواسته‌ها به حضور ارتش‌های بیگانه در این کشور ارتباط دارد و پدیده قائم بالذاتی نبود که در یک چنین چارچوبی مورد بحث قرار گیرد.

به هر حال - بجا یا نابجا - کسروی تأکید اصلی نگاه خود را بر ابعاد داخلی کار نهاد و در عین انتقاد از عملکرد غیرمسئولانه نمایندگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در این ایام و سیاست‌های کابینه‌هایی چون کابینه صدرالاشراف^{۸۰}، صریحاً اعلان داشت که «... همه می‌دانیم که این گرفتاری را برای ما کشاکش حزب توده و آقای سید ضیاءالدین طباطبایی پدید آورده، این بدبختی را آنها تدارک دیده‌اند...»^{۸۱} در پی یک چنین موضع‌گیری تند و صریحی نیز طبیعتاً بخش مهمی از رساله سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ را به نقد مواضع و عملکرد این دو جناح اختصاص داد. اگر چه در این بحث و جدل از انتقاد نسبت به محافظه‌کاری و سنت‌گرایی هواداران سیدضیاءالدین طباطبایی غفلت نشد^{۸۲} ولی روی سخن او بیشتر با گروه‌های چپ بود که به نظر می‌آید با توجه به علائق مشترکی چون نواندیشی و لزوم اصلاحات کسروی بیشتر با آنها هم‌دل بود و آنان را مخاطب خود می‌شناخت تا گروه دیگر. و در آن میان نیز کمتر حزب توده - زیرا «... این حزب از روی احتیاجات ایران تشکیل نگردیده...»^{۸۳} - و بیشتر گرایش‌هایی از نوع گروه‌های فعال در اطراف جرایدی چون *داریا* و *ایران ما* و ... *نجات ایران*^{۸۴} کسروی این نشریات را دوست داشت زیرا «... زبان به دشنام و بدگویی نمی‌آیند...» و «... گذشته از آن که پر مغزند، به ایرانیان طرز چیز نویسی یاد می‌دهند...»^{۸۵} ولی با این حال و به رغم تمامی این همدلی‌ها چون از بدو کار «... هواداری آشکار با حزب دموکرات کرده‌اند، در مسئولیت آنها شریک می‌باشند [و] بسیار بجاست که به این پرسش‌های ما پاسخ دهند...»^{۸۶}

پرسش‌هایی که کسروی مطرح کرد، پرسش‌هایی اساسی بودند که تقریباً کل عملکرد گروه‌های چپ را در خلال شکل‌گیری این بحران زیر سؤال می‌برد. برای مثال از روزنامه *داریا* سخن به میان آورد که از روزنامه‌های چپ بود و از «... روز نخست با دعاوی حزب دموکرات [آذربایجان] و با رفتار آنها همراهی نشان داد و هنوز هم می‌دهد و از فیروزی آنها شادمانی می‌نماید [ولی] در همان حال در این چند روزه گفتاری زیر عنوان «استقلال ایران در خطر است» نوشته و از رفتن استقلال این کشور اظهار بیم و نگرانی نموده...» است. کسروی نمی‌توانست درک کند که «... این دو حس در یک کالبد چگونه با هم سازگار است؟! نمی‌دانم کسی که از رفتن استقلال کشور می‌ترسد چگونه با پیشامدهای آذربایجان همراهی می‌نماید؟!»^{۸۷} و این در حالی بود که همین *داریا* سال گذشته که در چارچوبی دیگر «... روزنامه‌های ترکیه سخن از ترک بودن آذربایجانیان می‌راندند و این روزنامه به آنها پاسخ‌ها نوشت و از جمله کتاب *آذری یا زبان باستان آذربایجان* را به رخ آنها کشید...» وقتی

که فرقهٔ دموکرات عین همین مباحث را مطرح کرد «... داریا در برابر تمسکی که دموکرات‌های آذربایجان به زبان ترکی نموده‌اند و این رفتارشان در جدا گردانیدن آذربایجان از ایران بسیار مؤثر خواهد بود به یکبار خاموشی گزیده...» است؟^{۸۸}

توضیح و اوضحات

کسروی در این رساله نیز همانند پاره‌ای از دیگر نوشته‌های سیاسی خود بیش از هر چیز دیگر بر لزوم اتخاذ یک رشته مواضع اصولی تأکید داشت. مدّ نظر قرار داشتن این اصول را بنیان همبستگی اجتماعی دانسته و پایبندی بدان‌ها را نیز یکی از راه‌های حل و فصل بحران‌هایی از این دست. اگر چه اصولاً از طرح چنین موارد واضح و میرهنی ناراضی بود و بر او «... بسیار دشوار می‌افتد که به چنین سخنانی می‌پردازم و چیزهای روشن و آشکاری را به رشته بیان می‌کنم...»^{۸۹} ولی با توجه به مباحثی که جریان داشت، تکرار این چیزهای روشن و آشکار لازم بود.

یکی از این موارد اصل استقلال کشور بود «... بسیار شنیده‌ام که می‌گویند استقلال چیست؟... یا می‌گویند استقلال یک خرافهٔ سیاسیست، اگر نبود، نبوده ... چه زبان دارد که ما به جمهوری‌های شوروی بییوندیم و با آنها زندگی کنیم و از کشاکش‌ها آسوده گردیم. گاهی دیده‌ام کسانی این را دربارهٔ انگلیس می‌گویند. زندگانی آزادانهٔ مردم انگلیس دلهاشان ربوده است و آرزو می‌کنند که به آن توده بییوندند...»^{۹۰}

بر این اساس، کسروی نخست لازم دید با اشاره به تاریخ جهان و علل بدید آمدن «... تیره-هایی که امروز در روی زمینند و هر کدام توده‌ای شده، جداگانه زندگی می‌کنند و در نتیجه حوادث به این حال رسیده‌اند...» شمه‌ای بیان کند.^{۹۱} تأکید بر اهمیت استقلال در این کشاکش و توجه دادن بدین اصل که «... امروزه بهترین راه آنست که هر توده‌ای در کشور خود آزاد باشند و دلسوزانه به اصلاح کارها و آبادی کشورشان کوشند...» نیز از دیگر نکاتی بود که در این بحث و یادآوری کلی مورد توجه قرار گرفت.^{۹۲}

بعد از یادآوری اصولی از این دست و تصریح بر این نکته که «استقلال یک چیز خیالی نیست که بودن و نبودنش یکی باشد... استقلال آزادیست و میانهٔ آزادی و بردگی جدایی آشکار است...». آنگاه کسروی با طرح و بحث عملکرد فرقهٔ دموکرات در چارچوب بحث استقلال تأکید می‌کند که با در نظر داشتن یک چنین اصلی «... ما نخواهیم توانست با رفتار حزب دموکرات آذربایجان موافقت کنیم. ناچار خواهیم بود به آن با دیدهٔ دشمنی نگریم، ناچار خواهیم بود مخالفت کنیم و ایستادگی نشان دهیم...» زیرا آنها چه «... بخواهند و چه نخواهند نتیجهٔ رفتارشان به هم خوردن استقلال ایران است. اگر با رفتار آنها موافقت شود تاریخ چند هزار سالهٔ ایران در اینجا پایان خواهد پذیرفت...»^{۹۳}

فرقه در مجموع سه خواسته اصلی داشت: «... ۱- انجمن‌های ایالتی و ولایتی از روی قانون بر پا شود. ۲- به آذربایجان خودمختاری داده شود [و] ۳- زبان ترکی در آذربایجان زبان اداره‌ها و آموزشگاه‌ها باشد...»^{۹۴} و کسروی بخشی از سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ را به نقد و بررسی این سه خواسته اختصاص داد. تکلیف او با موضوع خودمختاری روشن بود: «... من آن را با حال کنونی ایران بسیار زیانمند می‌دانم [و] مایه به هم خوردن استقلال ایران می‌شناسم...»^{۹۵} ولی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را «... چون در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده...» بود، سودمند می‌دانست. به ویژه آنکه «... گنجاندن آن در قانون اساسی از روی پیشنهاد آزادیخواهان تبریز بوده... نمونه رشد و فهم آزادیخواهان آن روزی آذربایجانست که برای استوار ماندن رابطه استان‌ها و شهرستان‌ها با پایتخت، بودن انجمن‌هایی را در شهرها... لازم دانسته...»^{۹۶} بودند.

بخش دیگر و مهمی از این رساله به مقوله زبان ترکی و درخواست رواج آن در ادارات و مدارس می‌پرداخت که در مجموع مرور مجددی بود بر آنچه که کسروی با در نظر داشتن مضامینی چون سابقه فارسی نویسی در آذربایجان، واکنش آذربایجانی‌ها در قبال سیاست «پان-ترکیزم» ترکان عثمانی به صورت تأکید بیش از پیش کاربرد زبان فارسی در دوره کم و بیش یک ساله پرچم در سال‌های ۲۱-۱۳۲۰ به تفصیل مورد بحث قرار داده بود که پیشتر در همین بررسی نیز بدان پرداخته شد.^{۹۷} موضوعی که به عقیده کسروی در نهایت «... به آن بزرگی که نشان می‌دهند نیست و این جز دستاویزی برای مقاصد دیگر نمی‌باشد...»^{۹۸}.

در چارچوب این مباحث، نکات دیگری هم مطرح شده بود که کسروی تاریخدان، آنها را نیز بی‌پاسخ نگذاشت. یکی از این مباحث «ملیت خاص» داشتن آذربایجانی‌ها بود: «... شنیدم دموکرات‌ها در روزنامه‌هاشان نوشته‌اند آذربایجان از نخست ملیت خاصی داشته. اگر این سخن از آنهاست دلیل سوء نیت ایشان است. برای پیشرفت دادن به مقصود خود پا بر روی حقایق می‌گذارند، نفاق میانه آذربایجان و دیگر ایرانیان می‌اندازند...»^{۹۹} و در توضیح بیشتر چگونگی این پایداری حقایق و نفاق افکنی شمه‌ای از تحولات تاریخی ایران از دوره مهاجرت سه تیره بزرگ آریایی - ماد و پارس و پارت - را بیان کرد و چگونگی ایران شدن ایران را و جایگاه آذربایجان در این تحولات.^{۱۰۰} در ادامه این بحث کسروی از پاره‌ای از دیگر نمونه‌های جعل و تحریف تاریخ معاصر آذربایجان نیز یاد کرد، از جمله آنکه هر از گاه «... روزنامه‌ها قیام شادروان شیخ محمد خیابانی را پیش کشیده چنین وانمود می‌نمایند که این پیشامد - [ماجرای فرقه] - نظیر قیام خیابانی، بلکه دنباله همان قیام است...» حال آنکه همان‌گونه که در کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان نیز به تفصیل بیان داشته بود، به دو دلیل اصلاً چنین نبود؛ نخست آنکه «... مرحوم خیابانی ... مقصد روشنی نداشت... [و] ... ما اگر بخواهیم خوشگمانی نماییم باید بگوییم خیابانی می‌خواست نیرویی به دست آورد، و پس از آن به اصلاحاتی ... که نقشه‌ای برایش نکشیده بود بپردازد...»^{۱۰۱} و دلیل دوم - و مهم‌تر- آنکه «... در قیام خیابانی پای

سیاست بیگانه در میان نبود و بیم دخالت دولت‌ها و ... تقسیم ایران به مناطق نفوذ که نتیجه لاینفک ... ماجرای فعلی است، نمی‌رفت، از این رو «... دو موضوع یا هم یکی نیست و این پیشامد را به قضیه خیابانی قیاس نتوان کرد...»^{۱۲}

همانگونه که خاطر نشان گردید در این رساله تأکید اصلی کسروی نخست بر یادآوری یک رشته اصول سیاسی و تاریخی تغییرناپذیر قرار داشت و آن گاه سعی و تلاش در جهت فراهم آوردن اجماعی نسبی بر آن اساس، برای حل و فصل مسائل پیش آمده، به عقیده او اصل اول جدی گرفتن این بحث و ابراز حیات بود؛ آنکه «... از سوی توده اظهار احساسات شود، ایرانیان... نشان دهند که زنده‌اند و به کشور خود علاقمندند، استقلال کشور خود را می‌خواهند [و] نمی‌خواهند بنشینند تا دیگران درباره‌شان هر تصمیمی گرفتند گردن گزارند... سرنوشت ایران بسته به این است...»^{۱۳} قدم بعدی همدلی و وفاقی بود که می‌بایست بر این اساس شکل گیرد: «... غرض‌ها را کنار گذاشت و از لجاجت‌ها دست برداشت. آقا سید ضیاء، حزب توده، اکثریت و اقلیت، روزنامه‌های دست چپ و دست راست باید گذشته را حساب کنند، اهمیت غائله را به دیده گرفته و در پی چاره باشند. باید دولت‌های انگلیس و روس را به خود گذارده به مصالح کشور خود کوشند...»^{۱۴}



اجتناب از تعارف و پرده‌پوشی نیز هم از دیگر الزامات این رویکرد بود «... نخست کاری که باید کرد آنست که ما از رفتار دموکرات‌ها در آذربایجان ... ناخشنودی نماییم و بیزاری نشان دهیم...» زیرا «... دموکرات‌ها کشور را به یک راه بن‌بست انداخته‌اند، به یک راه... که اگر تدبیرهایی اندیشیده نشود بیرون آمدن از آن جز با جنگ و خونریزی و یا تجزیه کشور صورت نخواهد گرفت...»^{۱۰۵} هر چند که تصریح کرد این ابراز ناخشنودی و بیزاری، لزوماً به معنای ختم بحث و گفتگو نیست. کما اینکه در همین نوشته هم از این احتمال سخن به میان آورده بود که «... شاید آنها نتیجه کار خود را نمی‌دانند [و] شاید دیگران هم در این باره در اشتباه هستند... [و] در هر حال بهتر است قضیه را به گفتگو و بررسی... گذاشت.^{۱۰۶}

راه سیاست

امروزه چاره چیست؟ رساله بعدی کسروی در این زمینه، اصولاً نوشته‌ای بود در تکمیل و پیگیری مباحث و نکات مطرح شده در سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ گویا گفته بودند «... عیبش اینست که مختصر است. مطالب با کوتاهی بیان گردیده و اثرش کم خواهد بود...» و از این گذشته در آن رساله روشن نشده بود «... بالاخره امروز چاره چیست [و] در برابر این پیشامد چه باید کرد؟»^{۱۰۷}

اگر چه کسروی حرف اصلی خود را که اصولاً گفتاری بود مبتنی بر یک دانش گسترده از تاریخ آذربایجان در همان رساله سرنوشت ایران... بیان داشته و اصول و خط فاصل‌هایی را که می‌بایست مدنظر قرار داد، توصیف کرد، ولی امروز چاره چیست؟ او نیز از جهاتی دیگر درخور توجه بود.

یکی از مهمترین جوانب این رساله که ظاهراً در واپسین روزهای کابینه حکیم‌الملک - اواخر دی ۱۳۲۴ - نوشته شد، نرمش و انعطاف نسبی آن است. کسروی اصولگرا و ستیزه‌جو کماکان در جهت فاصله گرفتن از کسروی غلاظ و شداد پیشین حرکت می‌کرد. این رساله نیز همانند سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ بدون ذکر نام نویسنده منتشر شد و لحن و زبان آن هم به نحوی آشکار، صورتی متعارف داشت. نه فقط لغات و واژه‌های نامانوس «زبان پاک» آن کم و اندک بود بلکه از نقل سخنان حضرت علی (ع) و امثال عربی نیز رویگردان نبود.^{۱۰۸} به نظر می‌آید که کسروی واقعاً بر این باور بود که با توجه به دردسری که گریبانگیر ایران شده است، دیگر جای لجاج و عناد نیست. در این رساله نیز چارچوب کلی بحث کسروی بر همان روال سابق بود یعنی تأکید بر ابعاد داخلی این ماجرا، هر چند به نحوی به مراتب «معتدلتر» و «مصلحت‌بینانه‌تر» از پیش؛ اگر در سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ ولو به نحوی مختصر و گذرا به نقش اتحاد شوروی در این قضیه اشاره‌ای شد، این بار آن هم نبود: «... همه می‌دانیم دولت شوروی بیرق‌دار آزادست. باز همه می-

دانیم که دولت شوروی طمعی به خاک ما ندارد. امروز پرده از روی کارها برداشته شده و همه می- دانیم که دولت شوروی از رفتاری که وزیرای ایران - [کابینه حکیمی] - داشته‌اند رنجیده است... آن دولت - [شوروی] - پروای آینده می‌کند و می‌خواهد ایران کانون توطئه‌ای به ضد او نباشد...^{۱۰۹} و به همین جهت نیز در باب لزوم یا عدم لزوم طرح دعوا بر ضد مداخلات شوروی در سازمان ملل نیز هنوز نمی‌دانست «... آیا به چنین کاری نیاز هست...» یا خیر؟^{۱۱۰} به ویژه آنکه دولت شوروی بر اساس پیمان‌هایی که قبلاً با ایران منعقد کرده بود می‌بایست «... تا دوم مارس [۱۱ اسفند]، همچون دیگران ارتش خود را از ایران بیرون برد و هنوز دوم مارس نرسیده که ما بدانیم ارتش خود را نمی- برد و پیمان‌ها را نادیده می‌انگارد.»^{۱۱۱}

در این رویکرد جدید نگاه کسروی نسبت به عناصر و عوامل دولت شوروی نیز تعدیل شد؛ کسانی که وی در اوائل اردیبهشت ۱۳۲۱ از آنها به عنوان «کسان پست و نامردی» یاد کرد که در آذربایجان خوابیده و منتظر «اندک آشوبی» هستند که مجدداً «... به تاخت و تاراج و آدمکشی و دسته‌بندی‌های خائنانه...» پردازند^{۱۱۲} اینک در این گفتار به افرادی تبدیل شدند که «... از جرگه آزادی‌خواهان بوده‌اند و دارای فهم و اندیشه‌اند. ما بسیاری از آنها را می‌شناسیم؛ جعفر پیشه‌واری، رضا رسولی، غلامرضای الهامی کسانی نیستند که معنی مسئولیت وجدانی و تاریخی را ندانند. کسانی نیستند که به کشور خود دانسته و فهمیده خیانت کنند...»^{۱۱۳} «... آنها که بیگانه نیستند و از خود مایند [و] بی‌گمان بیشتر آنها اندیشه‌های میهن‌خواهانه در دل می‌دارند و به نام نیکی به ایران به آن کوشش و جنبش برخاسته‌اند. در میان آنها کسانی هستند که در راه آزادی‌خواهی به زندان افتاده و شکنجه دیده‌اند. همان پیشه‌واری تا چند هفته پیش در تهران بود. روزنامه می‌نوشت، به کشور دلسوزی می‌نمود، در نبرد با خرافات آوازه به آواز ما می‌انداخت چگونه گویم خائن گشته، چگونه گویم از ایران رو گردانده...» است؟^{۱۱۴} و به همین جهت بر این باور بود که باید «... با دموکرات‌های آذربایجان تا می‌توان از راه گفتگو درآمد. باید منطق و دلیل را پیش کشید. باید دید چه می‌گویند و به حرف‌های ما چه پاسخ می‌دهند...» و متعاقباً بخشی از این رساله را نیز «باید با دموکرات‌ها از راه منطق درآمد» نام نهاد.^{۱۱۵}

این رویکرد با فضای جدیدی که در یک چارچوب کلی‌تر در عرصه تحولات سیاسی ایران در حال برآمدن بود نیز همراه و همسو بود؛ فضایی که با تشکیل کابینه قوام‌السلطنه در اوائل بهمن همان سال و شکل‌گیری خط مشی سیاسی او برای حل و فصل بحران آذربایجان تبلوری ملموس و مشخص یافت.

قوام‌السلطنه و در مجموع طیف وسیعی از دیگر نیروهای سیاسی ایران در آن مقطع نیز همانند کسروی در عین حال که بر حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران تأکید داشتند - «... ما از آذربایجان نخواهیم گذشت، از استقلال و تمامیت ایران چشم نخواهیم پوشید...» - و این را هم می‌دانستند که

«... اگر به آذربایجان استقلال داخلی داده شود شیرازه ایران از هم خواهد گسیخت...»^{۱۱۶} ولی مصلحت آن دیدند که «... با آنها از راه کفنگو پیش آییم... فرصت داشته بگوییم و بشنویم، بینیم آنها با دنگران در آذربایجان چه می‌گویند و پاسخ ما را چه می‌دهند...»^{۱۱۷}

راهی که دولت قوام السلطنه در پیش گرفت نیز بر این اساس قرار داشت؛ ولی از آنجایی که او سیاستمدار دانا و توانایی بود کار خود را فقط بدین اساس محدود و منحصر نگردانید. اساس‌های دیگری را که می‌شد و می‌بایست مدنظر قرار داد نیز ملحوظ داشت. مثلا در مقابل گزینه‌هایی چون تأکید بر مصالحه و مذاکره با دولت شوروی و برکشیدگانش در آذربایجان از یکسو یا طرح دعوا در سازمان ملل از سوی دیگر دچار تردید نشد که «... آیا به چنین کاری نیاز هست...» یا خیر؟ هر دوی این گزینه‌ها را به کاربرد و کسروی منصف نیز در آخرین مطلبی که فرصت یافت در ادامه دیگر نوشته‌هایش در این زمینه بنویسد، ظرافت کار را گرفت.

کتابچه از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟ اگر چه نوشته‌ای بود در باب یکی از دلمشغولی‌های دیرین کسروی در مورد کم و کیف یک نظم مطلوب بین‌المللی و پایان دادن به جنگ و خونریزی میان آدمیان ولی بخش دومی داشت که تحت عنوان «ایران از دادخواهی خود چه نتیجه تواند گرفت؟» تماماً به مسئله آذربایجان مربوط می‌شد. در این بخش کسروی ضمن ارائه شرحی کوتاه و گویا از رخداد‌های پرشتاب آذربایجان از پاییز تا زمستان ۱۳۲۴ از بیم و امید خود هم سخن گفت.^{۱۱۸}

از حوادث پاییز گذشته در آذربایجان نوشت که در خلال آن «... دسته‌ای به نام دموکرات سر برافراشتند و تفنگ و سرنیزه به دست گرفته برای آذربایجان یک حکومت محلی بنیاد گزاردند و با عده‌های دولتی که در شهرهای آذربایجان بودند به جنگ پرداختند و دسته به دسته آنها را زیر دست گردانیده یا به تهران بازگشت دادند...» و همچنین آنکه در ماه آبان که «... دولت خواست عده‌ای آراسته و آماده به آن جا فرستد که یشتیان نیروهای محلی باشد... کارکنان شوروی ... خرسندی ننموده و نگذارند تا عده فرستاده شده از شریف آباد که دو فرسخی قزوینست به آن سو بگذرند...» آن هم در حالی که «... دولت ایران از پیش نظر خود را به سفارت آگاهی داده و به هر حال حق داشت که به آذربایجان که بخشی از خاک ایران بوده و هست ارتش فرستد...»^{۱۱۹} آنگاه از اعتراض دولت ایران نسبت به این رفتار سخن گفت و بهانه‌های شوروی در توجیه این اقدام که «... چون نتیجه رفتن این عده‌ها جنگ و خونریزی در آذربایجان خواهد بود و در آن حال دولت شوروی هم ناچار است به شماره ارتش خود در آنجا بیافزاید از این رو صلاح ندانسته و موافقت ننموده...» است.^{۱۲۰}

در پی این ماجرا در اواخر آذر اوایل دی ماه بود که وزرای خارجه سه قدرت متفق شوروی، بریتانیا و ایالات متحده در مسکو گرد آمدند و چون «... گمان بسیار می‌رفت که پیشامد [مزبور] در

آن کنفرانس به گفتگو گزارده شده، تصمیم گرفته گردید... حکیمی نخست وزیر وقت از دولت شوروی موافقت خواست که خودش به مسکو رود که هم در آن گفتگوها در کنفرانس حاضر باشد و هم با سررشته داران شوروی از نزدیک ... موضوع را به گفتگو گذارد...» که این تلاش نیز به نتیجه نرسید.^{۱۲۱} نه فقط در این باب تصمیمی اتخاذ نشد و با درخواست سفر حکیمی موافقت نگردید، بلکه تشکیل یک کمیسیون سه جانبه‌ای پیشنهاد شد که به ایران بیاید «... و از نزدیک حال آذربایجان و دیگر جاها را ببینند و چون در آن پیشنهاد جمله‌هایی گنجانده شده [بود] که معنایش نظارت کمیسیون به کارهای ایران... بود مردم از آن سخت رنجیدند و روزنامه‌ها و دارالشورا به آواز درآمدند و دولت ناگزیر شد آن را رد کند.»^{۱۲۲}

در این هنگام که تقریباً مقارن بود با تاریخ انتشار رسالهٔ پیشین کسروی - امروز چاره چیست؟ - «... در ایران عقیده‌ها به دوگونه بود: یکی آنکه با دولت شوروی گفتگو یکسره دنبال کرده شود ... کابینه [حکیمی] کناره جوید و نخست وزیر دیگری روی کار آید...» و «... دیگری اینکه چون در آن روزها نشست نخست مجمع عمومی سازمان ملل متفق در لندن گشایش خواستی یافت... دولت ایران ... به آن سازمان شکایت کند و داد خواهد.»^{۱۲۳}

در حالی که بحث و مجادله در باب این گزینه‌ها ادامه داشت «... خوشبختانه چنان پیش آمد که هر دو عقیده به کار بسته شد و ایران توانست از مزایای هر دوی آنها استفاده کند. به این معنی حکیمی ... عقیدهٔ دوم را پذیرفت و با دستور او روز بیست و ششم دیمه آقای تقی‌زاده رئیس نمایندگان ایران در سازمان ملل متفق در نشست مجمع عمومی گفتار درازی راند که در آن حال ایران را باز نمود...»^{۱۲۴} و از آن سوی نیز در ایران در «... روز یکم بهمن کابینه حکیمی که در مجلس زمینه‌ای نداشت ناچاری کناره جست و پس از او مجلسیان به آقای قوام رأی دادند... و این مرد با پختگی بسیار آغاز به کار کرده، بر خلاف انتظار کسان بسیاری شکایت دولت ایران را از شورای امنیت پس نگرفت لیکن در همان حال به نمایندگان دستور فرستاد که چه در لندن و چه در مسکو با نمایندگان و سررشته‌داران دولت شوروی گفتگوی یکسره آغاز یابد ... [که] ... نتیجه‌های نیکی داشت زیرا از یکسو رشته روابط ایران را با شوروی که تیره شده در حال گسیختن بود شل‌تر گردانیده، بیم جنگ را دورتر ساخت، از سوی دیگر در درون ایران از فزونی روز افزون به هم خوردگی‌ها جلو گرفت...»^{۱۲۵}

کسروی در پایان دور اول رویارویی‌اش با تلاش‌های جدایی‌خواهانه در آذربایجان، در تابستان ۱۳۲۱ وعده داده بود که در مصاف بعدی «... یک بار دیگری [که] هنگامش خواهد رسید... به یاری خدا ... وظیفهٔ خود را که سنگین‌تر و مهم‌تر [نیز] خواهد بود، به انجام رساند...» و به هنگام این پیشامد نیز با آنکه دستش بسته بود و گرفتار هزار و یک جدل بیهوده و طاقت‌فرسا، ولی به وعدهٔ خود وفا کرد. از بدو شروع مجدد این ماجرا تا چهار ماه بعد که عمری بر او باقی بود با انتشار

رسائلی چون سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ امروز راه چاره چیست؟ و از سازمان ملل چه نتیجه تواند بود؟ با تمام وجود در این راه گام نهاد و درگیری او در این رویارویی و مبارزه به حدی بود که حتی در همان روزهای اول کشته شدنش در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ از آن سخن به میان آمد که «... قاتلین سید احمد کسروی از تروریست‌های [فرقه] دموکرات آذربایجان بوده‌اند...» و علت این ترور هم مخالفت جدی او با فرقه دموکرات. به گزارش روزنامه نیروی ملی او «... در تبریز هم عده‌ای طرفدار داشته که در آنجا به دستور او تشکیلاتی داده بودند و در تهران با او مراوده داشته و به طور پنهان مبارزه می‌کردند. اخیراً دموکرات‌ها تشکیلات او را کشف و چند نفر مأمور قتل او نموده و به تهران فرستاده بودند... و دلیل آنکه هنوز مأمورین دولت درباره دو نفری که در روز مزبور تیرخورده و بلافاصله به نام قاتلین کسروی و حدادیور [منشی او] دستگیر شده‌اند، در جرم آنها مردد می‌باشند همین است...»^{۱۲۶} ولی از آنجایی که این واقعه نیز مانند پاره‌ای از دیگر اقدامات فدائیان اسلام مورد رسیدگی جدی قرار نگرفت، پرسش‌هایی از این دست نیز بی‌پاسخ ماند.

اگر چه کسروی آنقدر زنده نماند که پایان کار را ببیند و نحوه حل و فصل بحران آذربایجان هم از برخی جهات بدان صورت آرمانی که او در نظر داشت، مثلاً از طریق ایجاد گروهی که «... با یک راه ایران‌خواهانه روشن و پایداری با به میان گزارند و رشته کارها را به دست گیرند...»^{۱۲۷} پیش نرفت و در نهایت کل این ماجرا بدون تحقق پیش‌شرط‌هایی چون حدوث یک انقلاب معنوی و بر پا شدن یک جنبش اصلاح‌طلبانه، با تمهیداتی خودمانی مانند تشکیل همان کابینه‌های ائتلافی‌ای که سید احمد کسروی بی‌جهت معتقد بود از آن جز «... کشاکش و زد و خورد وزیران با یکدیگر ... نتیجه‌ای چشم نتوان داشت...»^{۱۲۸} حل و فصل شد ولی از این جزئیات گذشته مسئله در اصل با حفظ همان اساس و اصولی خاتمه یافت که او از همان بدو کار یعنی از پاییز ۱۳۲۰ در نظر داشت و در راه آنها نوشت و مبارزه کرد یعنی با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران.

یادداشت‌ها:

گفتگو ۱۰

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

David Nissaman, *The Soviet Union and Iranian Azarbaijan: The Use of Nationalism for Political Penetration*, Boulder, Colo. Westview, 1987

و برای ترجمه قسمت مربوط به این بحث:

دیوید نیسمن «ارتش سرخ و چگونگی ابداع آذربایجان جنوبی» فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو، ش ۳۳، خرداد ۱۳۸۱، صص ۳۷-۴۵

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به جمیل حسنی، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان (به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی) ترجمه منصور همای، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳، صص ۲۵-۱۵

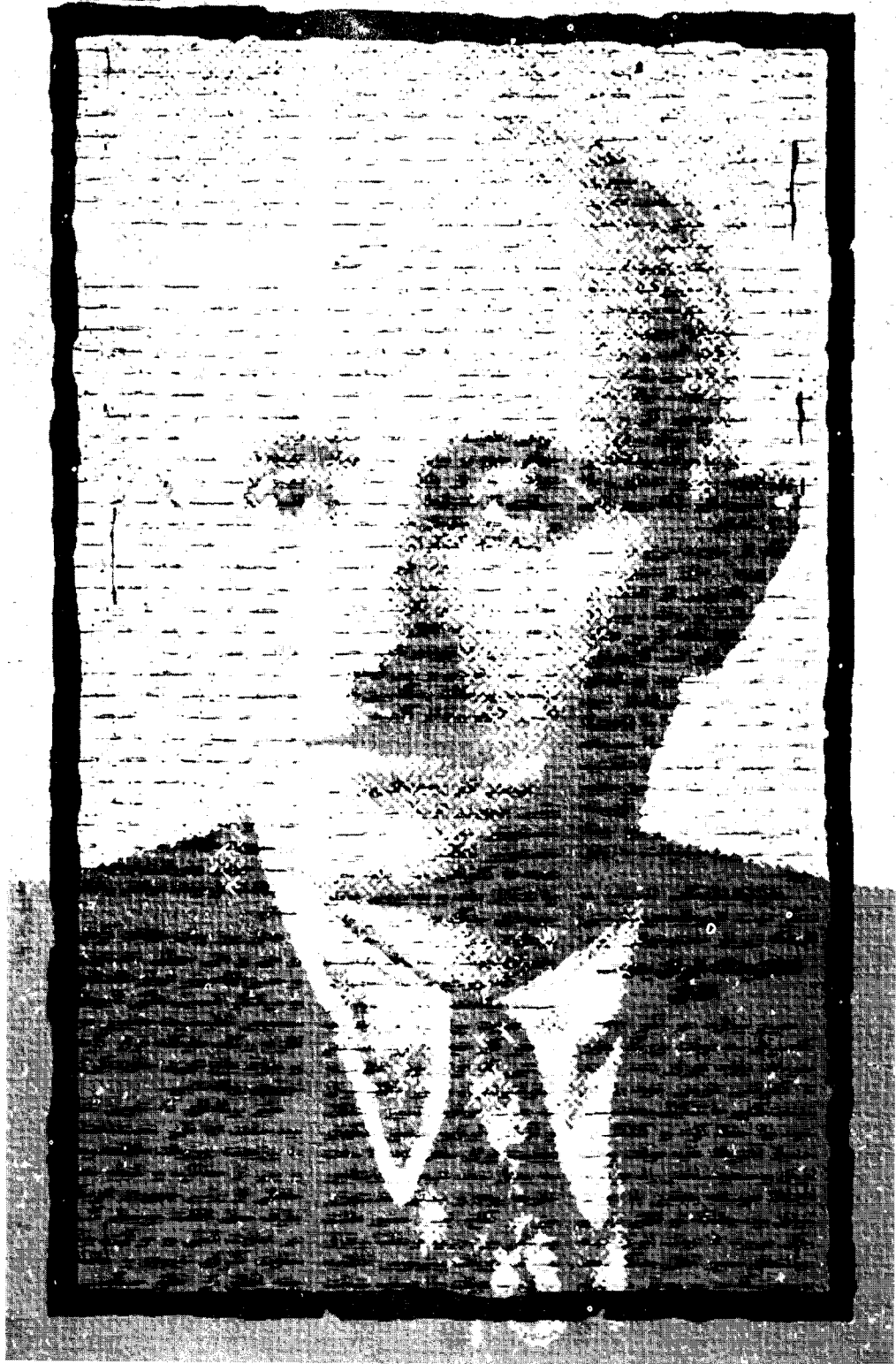
۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به احمد کسروی، *زندگانی من*، تهران: انتشارات بنیاد بی‌تا؛ و همچنین حجت‌الله اصیل، *سیری در اندیشه‌های سیاسی کسروی*، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶
۴. کسروی «از چه راهی باید رفت؟»، *پیمان*، س ۷، ش ۵، آبان ۱۳۲۰، ص ۳۲۷
۵. همان
۶. همان، صص ۳۳۷-۳۸
۷. همان، ۳۳۸
۸. همان ۳۳۹-۴۰
- برای بحث عبدالله مستوفی همچنین بنگرید به مهندس ناصح ناطق «کتاب مستوفی و آذربایجان» ضمیمه مجله نیما، س ۱۸، ش ۶-۱۰، شهریور - دی ۱۳۴۴.
۹. کسروی «از چه راهی باید رفت» همان، صص ۳۳۸-۳۹
۱۰. همان، ص ۳۳۹
۱۱. کسروی «درباره آذربایجان» به نقل از *پیمان*، که این رشته مقالات را به دلیل نایابی شماره‌های اول برچم مجدداً منتشر کرد؛ س ۷، ش ۸، فروردین ۱۳۲۱، ص ۴۷۴
۱۲. همان، ص ۴۷۴
۱۳. همان، ص ۴۷۶
۱۴. همان
۱۵. همان، ص ۴۷۷
۱۶. همان ص ۴۷۸
۱۷. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کسروی، *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، ج ۲، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۲۴۹
۱۸. کسروی، «درباره آذربایجان»، همان، ص ۴۷۸
۱۹. همان
۲۰. همان، ص ۴۸۱
۲۱. همان، ص ۴۸۲
۲۲. همان، ص ۴۸۳
۲۳. همان، ص ۴۸۰
۲۴. همان، صص ۴۸۷-۸۸
۲۵. همان، ص ۴۸۷
۲۶. کسروی، «آذربایجان ایرانست و ایران از آذربایجان»، برچم، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۲۷. عبدالله مستوفی در دوره ریاست وزراء و ثوق‌الدوله در مخالفت باقراردادی که دولت ایران در آن ایام با دولت بریتانیا منعقد کرد رشته مقالاتی را در یکی از روزنامه‌ها منتشر کرد که در دی ماه ۱۳۱۱ به صورت یک کتابچه مستقل از سوی روزنامه/خگر منتشر شد؛ این سابقه آشنایی به آن دوره برمی‌گشت. برای آگاهی بیشتر بنگرید به عبدالله مستوفی شرح *زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، تهران: ج ۳، ج ۳، کتابفروشی زوار، ج ۲، ۱۳۴۳، صص ۱۰-۱۲۰
۲۸. کسروی، «آذربایجان ایرانست...»، برچم، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۲۹. همان

۳۰. کسروی، «دست از گریبان بدان نباید برداشت»، پرچم، ش ۵۵، ۱۰ فروردین ۱۳۲۱
۳۱. همان
۳۲. همان
۳۳. کسروی، «آذربایجان از ایرانست...»، پرچم، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۳۴. همان
۳۵. همان
۳۶. همان
۳۷. کسروی «یکی از فیروزی‌های آذربایجان»، پرچم، ش ۲۳، اول اسفند ۱۳۲۰.
۳۸. کسروی، «تبریز و خیابان‌هایش»، پرچم، ش ۱۱، ۱۸ بهمن ۱۳۲۰
۳۹. همان
۴۰. همان
۴۱. همان
۴۲. همان.
۴۳. کسروی، «آذربایجان از ایرانست...»، پیشین.
۴۴. برای فعالیت‌های این جمعیت در آذربایجان بنگرید به: مقاله «راه را گم کرده‌اند» پرچم، ش ۲۸، ۶ اسفند ۱۳۲۰ و همچنین «بیانیه آزادگان آذربایجان»، که در پرچم، تجدید چاپ شد (ش ۱۸۹، ۲۲ شهریور ۱۳۲۱)
۴۵. «کج‌اندیشی»، آذربایجان، ش ۲۹، ۲۶ بهمن ۱۳۲۰.
۴۶. برای مثال بنگرید به مکاتباتی که بین کسروی و یکی از منتقدان او صورت گرفت. پرچم، ش ۲۷ و ۳۱، ۵ و ۹ اسفند ۱۳۲۱.
۴۷. پرچم، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۴۸. همان، ش ۲۶، ۴ اسفند ۱۳۲۰
۴۹. همان، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۵۰. همان، ش ۲۷، ۵ اسفند ۱۳۲۰.
۵۱. «درباره آذربایجان»، پیشین، ص ۴۸۰.
۵۲. همان، ص ۴۸۸.
۵۳. پرچم، ش ۲۶، ۴ اسفند ۱۳۲۰
۵۴. کسروی، «احساسات و اغراض مانع از درک حقایق است»، پرچم، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۵۵. کسروی «بار دیگر درباره آذربایجان»، پرچم، ش ۸۲، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۵۶. بنگرید به حسلی، پیشین، صص ۲۸-۳۴
۵۷. کسروی، «اشرار از کدام سرچشمه آب می‌خورند»، پرچم، ش ۱۲۳، ۲۶ خرداد ۱۳۲۱.
۵۸. کسروی، «از دروغسازي چه سودی می‌تواند برد»، پرچم، ش ۱۴۰، ۱۵ تیر ۱۳۲۱.
۵۹. پرچم، ش ۸۳، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۶۰. همان.
۶۱. کسروی، «از چه راهی باید رفت»، پیمان، پیشین، ص ۳۴۳.

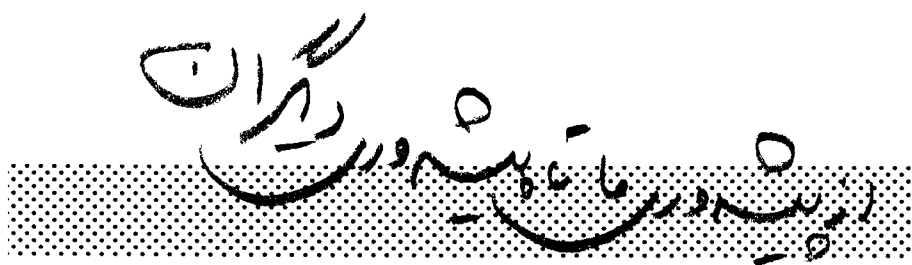
۶۲. کسروی، «احساسات و اغراض...» ترجمه س. ۵۶، ۱۶ فروردین ۱۳۳۱.
۶۳. اصیل، پیشین صص ۱۳-۱۲.
۶۴. همان.
۶۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به احمد کسروی، *یادم دهم، یاداست شوم*، تهران: کتابخانه پایدان، ۱۳۳۷، صص ۸-۲.
۶۶. همان، صص ۴۰-۱۵.
۶۷. ظاهرآ در سال ۱۳۲۳ پرچم در تلاش آغاز یک دور دوم جنگ شماردهای پر منتشر کرد ولی نگارنده هنوز به بررسی این شماره‌ها توفیق نیافته است.
۶۸. مطالب دوازده شماره‌ای از پرچم که هر یک به صورت یک «نمونه ویژه» در فاصله فروردین تا شهریور ۱۳۲۲ منتشر شدند اکثراً به چال‌هایی در عرصه دین و مذهب و ادبیات اختصاص داشتند.
- برای آگاهی از نوع مخالفت‌هایی که با او ابراز می‌شد منابع ذیل سودمند می‌باشند: در عرصه دین و مذهب: رسول جعفریان، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۶۰*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، ۱۳۸۳، صص ۳۲-۲۰؛ مخالفان کمونیست‌ها، *نارشان آفتاب کسری و مفهوم مائو یانگسم*، تهران: تیریز، نگاه مطبوعاتی چمن‌آرا، ۱۳۲۴؛ و مخالفان ادیب او ابراهیم مهتج، *مخارج سنان یا کلمه سنان حافظ*، (نخوانید تا جان کلام حافظ را بدانید)، بی‌جا، بی‌نام [دی ماه ۱۳۲۴].
۶۹. برخلاف دور اول بحران آذربایجان، در مورد دور دوم و اصلی آن از پاییز ۱۳۲۴ تا پایان سال بعد پژوهش‌های مختلفی در دست است. از جمله تورج اتاکی، *آذربایجان در ایران معاصر*، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶، به عنوان یک بررسی جامع؛ حمیل حسینی، *فرار و فزونی دموکرات آذربایجان...*، پیشین، از نقطه نظر وجه تعیین کننده دخالت شوروی در این ماجرا. لوتیس فاوست، *ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)*، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، از منظر اهمیت این واقعه در مراحل نخست جنگ سرد.
۷۰. سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ از مجموعه *در راه سیاست، سرنوشت ایران چه خواهد بود*، امروز چاره چیست، از سازمان ملل متحد، چه نتیجه تواند بود، تهران، شرکت سهامی چاپناک، ج ۳، ۱۳۵۷، ص ۲.
۷۱. غلامرضا سلامی و محسن روستایی (به کوشش)، *اسناد مطبوعات ایران (۱۳۳۲-۱۳۳۰)*، ج ۴، ج ۲، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ص ۲۸۱.
۷۲. *سرنوشت ایران...*، پیشین، ص ۳۹.
۷۳. همان، صص ۴۱-۴۰.
۷۴. همان ص ۲.
۷۵. همان.
۷۶. همان، صص ۴۱-۴۰.
۷۷. همان، ص ۳۰.
۷۸. همان، ص ۴۲.
۷۹. همان، ص ۴۳.
۸۰. همان، صص ۳۰-۲۷.
۸۱. همان، ص ۳.
۸۲. همان، صص ۹-۵.

۸۳. همان، ص ۱۰
۸۴. همان، صص ۵۴-۵۷
۸۵. همان، ص ۵۴ و ۵۷
۸۶. همان، ص ۵۴
۸۷. همان، ص ۵۵
۸۸. همان، ص ۵۶
۸۹. کسروی، «درباره آذربایجان»، پیشین، ص ۴۸۳
۹۰. کسروی، *سرنوشت ایران...*، پیشین، ص ۳۶
۹۱. همان
۹۲. همان، ص ۳۸
۹۳. همان، ص ۳۹
۹۴. همان، ص ۴۸
۹۵. همان، صص ۴۸-۴۹
۹۶. همان، ص ۴۹
۹۷. [صص ۴-۸ همین مقاله]
۹۸. کسروی، *سرنوشت ایران...*، پیشین، ص ۵۱
۹۹. همان، صص ۶۱-۶۲
۱۰۰. همان، صص ۴۳-۴۴
۱۰۱. همان، صص ۴۳-۴۴
۱۰۲. همان، ص ۴۴
۱۰۳. همان، ص ۵۷
۱۰۴. همان، ص ۵۳
۱۰۵. همان
۱۰۶. همان، ص ۳۹
۱۰۷. *امروز چاره چیست؟* به نقل از مجموعه *در راه سیاست...*، پیشین، ص ۲
۱۰۸. همان، صص ۲ و ۱۷
۱۰۹. همان، ص ۱۰
۱۱۰. همان، صص ۲۱-۲۲
۱۱۱. همان، صص ۲۱-۲۲
۱۱۲. *برچم*، ش ۸۳، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۱۱۳. *امروز چاره چیست؟*، پیشین، ص ۲۰.
۱۱۴. همان، ص ۱۷
۱۱۵. همان، ص ۱۶
۱۱۶. همان، صص ۱۶-۱۷

-
۱۱۷. همان، ص ۱۷
۱۱۸. از سازمان ملل... به نقل از مجموعه در راه سیاست... پیشین، صص ۴۶-۵۵.
۱۱۹. همان، ص ۴۶
۱۲۰. همان، ص ۴۷
۱۲۱. همان.
۱۲۲. همان
۱۲۳. همان
۱۲۴. همان، ص ۴۸
۱۲۵. همان، ص ۴۹
۱۲۶. نیروی ملی، ش ۱۸، ۲۳ اسفند ۱۳۲۴.
۱۲۷. همان، ص ۵۴، کسروی بیشتر در رساله امروز چاره چیست؟ فصلی را به مشخصات این جمعیت و رئوس کلی برنامه‌ای که می‌بایست در پیش گیرند اختصاص داده بود. (صص ۳۱-۴۸).
۱۲۸. از سازمان ملل... پیشین، ص ۵۳.



محمدحسین خسروپناه



میرجعفر پیشه‌وری از جمله شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران است که یک برهه کوتاه از زندگی او بر سراسر زندگی و آراء و عقایدش سایه انداخته است. هر گاه از پیشه‌وری یاد می‌شود، آن برهه کوتاه به ذهن متبادر می‌شود. از شهریور ماه ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵، اگر چه هفده ماه پسر دغدغه و نفس‌گیر برای ایران بود، اما معرف تمام زندگی سیاسی و آراء و عقاید پیشه‌وری نیست. مقطعی تراژیک از زندگی مردی است که مبارزه سیاسی و اجتماعی خود را در سال ۱۲۹۷ شمسی/۱۹۱۸ میلادی با حزب دموکرات ایران و روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران آغاز کرد و از آن زمان سر در پی آرمانی نهاد که از طریق آن می‌خواست عدالت، برابری و برادری را نه تنها برای هموطنانش که برای همه مردم جهان به ارمغان آورد. یازده سال از زندگیش را با حداقل امکانات در زندان گذراند و بجز همان برهه کوتاه، سراسر زندگیش در فقر و تنگدستی به مبارزه برای تحقق آن آرمان گذشت. تراژدی زندگی پیشه‌وری در اینجا نیست. آنچه تراژدی پیشه‌وری است همان هفده ماه اقتدار اوست که آنچه گفت و آنچه کرد در تناقض با هر آنچه بود که عمری برای آن مبارزه کرده بود. از این رو، زندگی میرجعفر پیشه‌وری را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

پیشه‌وری ما و پیشه‌وری دیگران. این مقاله به سرگذشت پیشه‌وری از مهر ماه ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۲۳ اختصاص دارد. دوره‌ای که او هنوز پیشه‌وری ما بود.

در بامداد ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه از سلطنت استعفا داد و تهران را به قصد رفتن به تبعیدگاه ترک کرد. اقدامی که پیش از هر چیز نشان از سقوط دیکتاتوری و تحول شرایط سیاسی ایران داشت. یک روز پس از استعفای رضا شاه، نمایندگان مجلس شورای ملی خواستار «آزادی زندانیان بیگناه» شدند^۱ و روزنامه‌/اطلاعات خبر داد: «برای عفو مجرمین و متهمین سیاسی که در توقیف هستند دولت مشغول اقدام می‌باشد و به زودی قرار استخلاص آنها صادر خواهد شد.»^۲ روز ۲۷ شهریور ماه، «فرمان ملوکانه دایر بر عفو عمومی» صادر شد که به موجب آن بر اساس ماده ۵۵ قانون مجازات عمومی، شماری از زندانیان و تبعیدیان سیاسی آزاد شدند و وزیر دادگستری موظف شد طبق ماده ۵۴ آن قانون فوراً لایحه‌ای برای آزادی باقیمانده زندانیان و تبعیدیان سیاسی به مجلس شورای ملی ارائه کند.^۳

یکی از زندانیان مشمول عفو عمومی جعفر پیشه‌وری بود که در آن هنگام در زندان کاشان به سر می‌برد. روز ۲۹ شهریور ۱۳۲۰، پیشه‌وری «با قید التزام شدید» از زندان آزاد شد و روز اول مهر ماه کاشان را به مقصد تهران ترک کرد.^۴ پیشه‌وری هنگامی به تهران رسید که ایرج اسکندری و تنی چند از یارانش درصدد تشکیل حزب توده ایران بودند. آنها پیشه‌وری را که بلندپایه‌ترین رهبر بر جای مانده از حزب کمونیست ایران بود به جلسه مؤسسان حزب توده ایران (۷ مهر ۱۳۲۰) دعوت کردند. در آن جلسه، پیشه‌وری به عضویت «هئیت مرکزی موقت» که وظیفه‌اش تشکیل حزب توده بود، انتخاب و علاوه بر آن، به همراه ایرج اسکندری و عبدالقدیر آزاد مأمور تدوین طرح برنامه و اساسنامه این حزب شد. پیشه‌وری اساسنامه را به تنهایی و برنامه را با همفکری ایرج اسکندری نوشت.^۵

آنها هدف حزب توده را «به دست آوردن آزادی‌هایی که به موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است» و «جلوگیری از ارتجاع و استبداد با اتکاء به قدرت جمعی توده ایران» تعیین کردند. طرح برنامه نیز با این هدف هماهنگ بود: «۱ - حفظ استقلال و تمامیت [ارضی] ایران ۲ - برقرار کردن رژیم دموکراسی و تامین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و قلم و عقیده و اجتماعات ۳ - مبارزه علیه هر گونه رژیم دیکتاتوری و استبداد ۴ - اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکش ایران ۵ - اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین

استفاده توده ملت از کلیه مراحل فرهنگی و بهداشت ۶- تعدیل مالیات‌ها با در نظر گرفتن منافع توده ۷- اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگاهداری راه‌های شوسه و تکمیل خطوط راه‌آهن، ۸- ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران»^۶

برخلاف انتظار بیشتر کمونیست‌های ایرانی، این طرح برنامه نه تنها کمونیستی که حتی انقلابی هم نبود. طرح برنامه، حزب توده را حزبی مدافع قانون اساسی، آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب معرفی می‌کرد و این دقیقاً همان بود که پیشه‌وری می‌خواست و بر بنیان تحلیل جامعه‌شناختی او از جامعه ایران قرار داشت. پیشه‌وری بر این باور بود که «در ممالک غیرمترقی مثل ایران اغلب منافع دستجات و طبقات گوناگون جامعه با هم جور می‌آید، مطابقت می‌کند». این وضعیت ناشی از ساختار اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران است که در نتیجه آن، «هنوز طبقات به شکل کلاسیک که در دنیای مترقی مشاهده می‌شود تقریباً به نظر نمی‌آید...» [اغلب کارگران شهری ما هنوز پیشه‌ورند، در کلبه خود با شاگردان یک جا کار می‌کنند. اغلب سرمایه‌داران صنعتی ما هنوز از تجارت، حتی ملاکی برکنار نیستند.] چون «طبقات مختلف به طور قطعی مستقل [از یکدیگر] نیستند» این طبقه‌ها «مخصوصاً دستجات پایین مثل کارگر و زارع و کسبه و پیشه‌وران در مسائل بسیار با هم منافع مشترک دارند» و در مبارزه سیاسی از یکدیگر کمک می‌گیرند. بنابراین، زمینه اجتماعی و فرهنگی برای تشکیل حزب «به تمام معنا طبقاتی» در ایران وجود ندارد و «فعلاً حزب یا احزابی می‌توانند پیشرفت کنند که حفظ منافع طبقات مشترک المنافع نامبرده را هدف خود قرار داده باشند»^۷

پیشه‌وری که از تجربه طولانی فعالیت حزبی در شرایط علنی و مخفی برخوردار بود امید داشت که این برنامه بتواند طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی را در حزب توده متحد کند و از حمایت وسیع اجتماعی برخوردار شود تا مبارزه علیه احیای دیکتاتوری و برای برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی با قدرت هر چه تمام‌تر به پیش رود. اگر چه عده‌ای از رهبران و اعضای حزب توده با پیشه‌وری هم نظر بودند اما جناح قدرتمندی در این حزب و در حاشیه آن وجود داشت که تحلیل پیشه‌وری و در نتیجه، طرح برنامه او را قبول نداشتند و در سودای احیای حزب کمونیست ایران و در پیش گرفتن مشی پرولتری بودند.^۸ در اواخر آبان ماه ۱۳۲۰، آرداشس (اردشیر) آوانسیان که از زندان بندرعباس آزاد شده بود به تهران آمد و با تشکیل «مرکز مخفی کمونیستی» در حزب توده، در رأس جناح چپ‌رو این حزب قرار گرفت و در ضمن، برخی رهبران حزب مانند ایرج اسکندری، رضا رادمنش و ... که مواضع متفاوتی داشتند، به این مرکز پیوستند.^۹ آوانسیان و یارانش تلاش می‌کردند برنامه و خط مشی حزب توده را مطابق نظر خود تغییر دهند و ترکیب

اعضای هیئت مرکزی را به نفع خود عوض کنند. به گفته ایرج اسکندری: «آرادشس به طور کلی آدم جاه‌طلبی بود و ضمناً خودش را هم استالین ایران می‌گفت و واقعا هم این طور خیال می‌کرد و دائماً چپ روی می‌کرد [...] در نتیجه همین چپ روی‌ها یواش یواش این اشخاص [دموکرات] را که ما آورده بودیم یکی بعد از دیگری رفتند. [...] پیشه‌وری هم در نتیجه آمدن اردشیر جا خالی کرد.»^{۱۰}

در حقیقت، پیشه‌وری به این نتیجه رسید که موقعیت قدرتمند جناح چپ‌رو و اختلافات اصولی که با آنها دارد اجازه نخواهد داد تا او بتواند خط مشی خود را در حزب توده به پیش ببرد. توضیح پیشه‌وری در خرداد ۱۳۲۲ درباره اینکه چرا عضو حزبی نیست این داوری را تأیید می‌کند. پیشه‌وری بدون آنکه از حزب توده نام ببرد، با این تذکر که «اغلب مؤسسين احزاب سياسي را مردمان خوب و ميهن‌دوستي» می‌داند، توضیح داد: «ایراد ما جای دیگر است. ما می‌گوئیم همه اشخاصی که آرمان و افکارشان به هم نزدیک است باید دور یک تشکیلات باشند یا اقلماً برای پیشرفت افکار مشترک خود به طور موقت هم باشد، سازش کنند.» به عبارت دیگر، «می‌خواستیم تمام آزادی-خواهان و فداکاران استقلال و تعالی ایران را در اطراف یک تشکیلات واحد ببینیم»، اما «اغراض شخصی، حس مریدبازی و جاه‌طلبی» اجازه نداده و نمی‌دهد.^{۱۱}

پس از جدایی از حزب توده ایران، پیشه‌وری درصدد برآمد برای تبلیغ و ترویج مواضع و نظریات سیاسی و اجتماعی خود و احتمالاً با چشم‌انداز تشکیل یک حزب سیاسی،^{۱۲} روزنامه‌ای منتشر کند. درخواست او برای امتیاز روزنامه‌آزیر در جلسه ۱۶ فروردین ۱۳۲۲ شورای عالی فرهنگ به تصویب رسید^{۱۳} و طلیعه این روزنامه با عنوان «اخطار» در اول خرداد ۱۳۲۲ منتشر و از دوم خرداد انتشار روزنامه‌آزیر آغاز شد.

آزیر

آزیر، روزنامه صبح تهران بود که ابتدا، به جز روزهای شنبه، به طور یومیه در دو صفحه (یک برگ) منتشر می‌شد؛ اما پس از ۴۸ شماره، از ۱۱ مرداد ۱۳۲۲ نحوه انتشار آن به سه شماره در هفته تغییر کرد که عمدتاً ناشی از کمبود و گرانی کاغذ، محدودیت‌ها و مشکلات چاپخانه و موانعی بود که بر سر راه توزیع روزنامه قرار داشت.

پیشه‌وری روزنامه‌آزیر را با حداقل امکانات و به یاری کریم کشاورز منتشر کرد و اگر از نویسندگان متفرقه - که پر تعداد هم نبودند - بگذریم، تمام مطالب و مقاله‌های آزیر را این دو نفر می‌نوشتند و ترجمه می‌کردند و حتی غلط‌گیری نهایی روزنامه را نیز انجام می‌دادند.

پیشه‌وری روزنامه‌آزیر را به این ترتیب معرفی می‌کرد: «آزیر یک روزنامه مستقل ملی است»^{۱۴} که «به هیچ یک از دسته‌بندی‌ها بستگی ندارد [و...] ارگان هیچ تشکیلاتی نیست»^{۱۵}. ما «فقط برای حفظ منافع ستم‌دیدگان و روشنفکران قلم به دست گرفته‌ایم»^{۱۶} و هدف ما از روزنامه-نگاری «فقط مصالح عمومی و منافع مملکت است»^{۱۷}. این روزنامه «با تمام توانایی علیه ارتجاع و زور و جبر و تعدی مبارزه کرده، می‌خواهد ملت ایران را در مبارزه شديدي که بر ضد دشمنان استقلال و آزادی خود در پیش گرفته است، مساعدت و یاری کند»^{۱۸} در آغاز سال دوم انتشار آزیر (۲ خرداد ۱۳۲۳)، پیشه‌وری در توضیح کارنامه یک ساله این روزنامه به مسائل و مشکلاتی که بر سر راه آزیر قرار داشت و همچنین، به اصول اخلاقی و سیاسی روزنامه‌نگاری خود پرداخت. او نوشت: «ما در ظرف این یک سال کوشش کردیم حد اعلاي فایده‌ممكن را با وسایل ناچیز خود به خوانندگان برسانیم. آری، وسایل ما حقیر بود. پول نداشتیم. کاغذ نداشتیم. با ما مخالفت می‌شد. مبارزه می‌شد. دسته کوچک آزیر و روزنامه ما به نظر بعضی‌ها عیب بزرگی داشت؛ ما می‌خواستیم مستقل بمانیم قائم‌بالذات باشیم؛ با هر که دوستیم به جای خود، به هر که تمایل داریم به جای خود، ولی می‌خواستیم حقوق مساوی داشته باشیم. برابر باشیم. به پای خود بایستیم. بالاتر از آن، این را نه تنها برای خود بلکه برای کشور و ملت خود نیز می‌خواستیم و می‌خواهیم. این چیزها به مذاق کوتاه‌نظران خوش نمی‌آید، ... نیاید. ما راه خود را رفته و می‌رویم. از ما خرده‌گیری کردند. به زبان بی‌زبانی روش ما را تنقید می‌کردند ولی آخر، سر حرف ما آمدند. اگر عزت نفس، استقلال رأی، عقیده مشخص نداشته باشیم، قائم‌بالذات نباشیم هیچ چیز نداریم، هیچ چیز نیستیم. به اتکای این اصل بود که ما فقر و استقلال را ترجیح داده و می‌دهیم. قدری به خودمان فشار وارد می‌آوریم. کمی بیشتر کار می‌کنیم، در اداره روزنامه با میز شکسته و در زندگی با قوت لایموت و در صحایف روزنامه با قطع کوچک و حروف ریز و بعضی نواقص دیگر می‌سازیم؛ در عوض، کلام حق را چنان که باید و شاید نشر می‌دهیم و عقیده خود را می‌گوئیم»^{۱۹} آیا مواضع و عملکرد پیشه‌وری در عرصه سیاست ایران در سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۴ واجد چنین مشخصاتی بود؟

پیشه‌وری چه می‌گفت و چه می‌خواست؟

پس از انتشار روزنامه‌آزیر، پیشه‌وری امکان آن را پیدا کرد که علاوه بر موضع‌گیری در قبال تحولات و رویدادهای مهم کشور و ارائه راه‌حلهایی برای آنها، هدف‌های سیاسی و اجتماعی خود را نیز مطرح و دنبال کند. هدف‌های او عبارت بودند از: جلوگیری از احیای دیکتاتوری، برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، اجرای اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به منظور نوسازی

کشور و حذف بقایای نظام دیکتاتوری رضا شاه. پیشه‌وری تحقق این هدف‌ها را در گرو تشکیل جبهه متحد آزادی‌خواهان، اجرای قانون اساسی و تشکیل دولت مقتدر ملی می‌دانست.

در تحلیل پیشه‌وری، جامعه و سیاست ایران صحنه رویارویی دو جبهه بود: جبهه دیکتاتوری-طلبان و جبهه آزادی‌خواهان. جبهه دیکتاتوری‌طلبان شامل شخصیت‌ها و گروه‌هایی می‌شد که علیرغم اختلافشان در یک نکته اساسی با هم وحدت نظر داشتند و آن، «ابقای آثار عهد دیکتاتوری و بر پا نگاه داشتن دستگاه فاسدی [است] که منشاء تمام بدبختی‌ها و فلاکت‌های» جامعه ایران است. آنان با یکدیگر متحد شده و می‌خواهند دیکتاتوری را در ایران احیا کنند.^{۲۰} در مقابل این جبهه، آزادی‌خواهان و ترقی‌طلبان قرار دارند که کاملاً متحد و متشکل نشده‌اند. نیروهای این جبهه علیرغم خواست‌ها و هدف‌های مشترک دچار پراکندگی‌اند. این جبهه نه تنها با دیکتاتوری که با نظام بر جای مانده از دیکتاتوری رضا شاه نیز مخالف است و «آن را با شئون و مقتضیات جهان‌نو و اصول زندگی هماهنگ نمی‌داند و با تمام قوا با آن به مبارزه پرداخته و امیدوار است که بتواند طرحی نو در انداخته و جانشین آن اساس آکنده از پلیدی‌ها و زشتی‌ها سازد.»^{۲۱} هر یک از این دو جبهه، که در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی رو در روی یکدیگر قرار دارند، برای تحقق هدف‌های خود از امکانات و توانایی‌هایی برخوردارند و در عین حال دچار محدودیت‌هایی هستند.

پیشه‌وری در توضیح ماهیت اجتماعی جبهه دیکتاتوری‌طلبان و عملکرد نیروهای این جبهه پس از شهریور ۱۳۲۰ نوشت، بعد از استعفای رضاشاه، «طبقه پارازیت» یعنی «مالک، محتکرین و مفت‌خورهای دیگر» از آینده خود هراسان شدند. آنها نگران بودند که «نهضت آزادی و دموکراسی قوت بگیرد، حکومت صالح و با هدف ملی روی کار بیاید و بدین وسیله جلوی غارتگری آنها گرفته شود.»^{۲۲} نیروهای این جبهه علیرغم برخورداری از قدرت و امکانات گسترده سیاسی و اقتصادی، یک ضعف اساسی داشتند و آن، فقدان رهبر و هماهنگ کننده بود. از این رو، هر گاه گروهی از آنها دست به عمل می‌زدند به دلیل همان ضعف اساسی، «جنبش آزادی‌خواهانه و ترقی‌طلبانه ضعیفی که در کشور به حال غیر منظم دیده می‌شد از عهده خنثی کردن آنها برمی‌آمد و فرصت نمو به آنها نمی‌داد.»^{۲۳} مثلاً، واقعه ۱۷ آذر ۱۳۲۱، که به تلاش دربار برای ساقط کردن کابینه قوام‌السلطنه تعبیر شد، یکی از این اقدامات بود که طی آن، عمال و دست‌پروردگان رژیم رضاشاهی با «سوء استفاده از مقامات عالی‌رتبه کشور» درصدد برآمدند تا به دست محمدرضاشاه دیکتاتوری را در ایران برقرار کنند. اما به دلیل ناهماهنگی آنها و مقاومت و مقابله جنبش آزادی‌خواهانه ناکام ماندند. پیشه‌وری در تیرماه ۱۳۲۲ هنگامی که پرونده واقعه ۱۷ آذر در صدر اخبار جراید کشور قرار گرفته

استفاده کرد و خطاب به شاه نوشت: بدانید که «شاه مشروطه اداره نمی‌کند، سلطنت می‌کند. شاه ایران اگر می‌خواهد مقام خود را نگهدارد باید در کارهای جاری دخالت ننماید.»^{۲۴} ایران نیاز به امنیت و آرامش دارد «نباید به هرج و مرج و جنگ داخلی کشیده شود.» بنابراین، «صلاح شاه و کشور در این است که نگذارند کاسه لیسان و متملقین پای ایشان را به لجن‌زار مبارزه و هوجبگری بکشانند.»^{۲۵} در غیر این صورت، اگر شاه بخواهد در اداره امور کشور مداخله کند و وقایعی مانند ۱۷ آذر ۱۳۲۱ بار دیگر اتفاق بیفتد، سرانجام «کار را به جایی می‌کشاند که ایشان برای حفظ مقام خود ناچار خواهند شد مانند شاه سابق با ملت به جنگ و نبرد برخاسته، یک شاه ظالم و خودخواه و مستبدی از آب دربیایند.» او همچنین خاطر نشان ساخت که البته باید توجه کنند که امروز برخلاف بیست سال پیش که رضا شاه توانست به دیکتاتوری برسد، اوضاع و احوال بین‌المللی اجازه ظهور دیکتاتور را نمی‌دهد.^{۲۶}

به نظر پیشه‌وری، ناکامی اقداماتی مانند واقعه ۱۷ آذر موجب شد تا «طبقه پارازیت» برای برطرف کردن ضعف اساسی خود چاره‌اندیشی کند و برای جلوگیری از شکست‌های بیشتر و در نتیجه تضعیف موقعیت خود به دنبال سید ضیاء‌الدین طباطبایی برود، او را به عنوان «منجی» به ایران بیاورد و «نقش رابط و پیشوا» را به او واگذار کند تا «عناصر پراکنده قهقرا و ارتجاع» را با همدیگر مرتبط و هماهنگ کند.^{۲۷}

گفتگو ۹۳

بهای اشتراک:

سه‌البانه ۲۵۰ ریال
ششماهه ۱۴۰ >
برای کارگران و کشاورزان و محصلین
و کارمندان جزء دوائر صدی بیست
تخفیف منظور میگردد

بهای آگهی با دفتر اداره است
جای اداره:

وزندۀ امتیاز و مدیر مسئول
ج. م. شه‌وری

پیشه‌وری انتخاب سید ضیاء را انتخابی سنجیده و حساب شده می‌دانست و معتقد بود کسانی که او را انتخاب کردند می‌خواستند از طریق سید ضیا با یک تیر چند نشان بزنند: «اولاً خیال می‌کردند [چون] سید مدتی در خارج بوده و از دست پهلوی کتک خورده، ممکن است مخالفین پهلوی دور او گرد آیند و عنان اختیار خود را به دست او بسپارند. ثانیاً، تصور می‌کردند که نظر به سوابق که [سید ضیا] دارد مأمورین دیپلماسی انگلیس را ممکن است اغفال کرده به حمایت او برانگیزند، از کمک آنها استفاده کرده با سرعت زمام امور را به دست بگیرند. ثالثاً، می‌خواستند با دستگیری او، با نقشه‌های اهریمنی او مخالفین شاه حاضر را جلب کرده با برانداختن او رژیم مشروطه را به هم زده زیر عنوان جمهوری یا نام دیگری رژیم فاشیستی و دیکتاتوری از نو بر پا ساخته جلو نهضت ملی و اجتماعی را که بعد از شهریور آغاز گردید، بگیرند.»^{۲۸}

پیشه‌وری دربارهٔ این سه هدف و نتایج آن نوشت: در مورد هدف اول، سیدضیاء و یارانش در ابتدا موفق شدند عده‌ای از آزادی‌خواهان مانند خلیلی (مدیر روزنامهٔ *اقدام*) و ... را که به علت «اوضاع خراب مملکت و خیانت‌های خانمان سوز زمامداران به تنگ آمده» بودند و در ضمن، ماهیت واقعی سید ضیا را هم نمی‌شناختند به طرفداری و تبلیغ سید ضیا جلب کنند. اما این وضع چندان دوام نداشت. هنگامی که سید ضیاء هدف‌ها و مقاصدش را اعلام کرد و توضیح داد و همچنین، در نتیجهٔ افشاگری‌های جبههٔ آزادی‌خواهان، آنها به ماهیت واقعی سیدضیاء و خطراتی که برای ایران داشت پی بردند و از او جدا شدند و به جبههٔ آزادی‌خواهان پیوستند.^{۲۹} در مورد هدف دوم، اگر چه پیشه‌وری بنا به ملاحظات دوستی با متفقین، حمایت دولت انگلستان را از سید ضیا بعید می‌دانست، اما از اشاره به این نکته هم خودداری نمی‌کرد که «دیپلمات‌های بریتانیا» در پشت سر سیدضیا قرار دارند و سید و یارانش به یاری آنها می‌خواهند در ایران «بسط دیکتاتوری» را به راه اندازند.^{۳۰} پیشه‌وری این اقدام سیدضیا و جبههٔ دیکتاتوری‌طلبان را بسیار خطرناک می‌دانست و تأکید می‌کرد: «در نظر ما پای همسایگان را در مبارزهٔ اجتماعی و داخلی به میان کشیدن، از اسم آنها سوء استفاده کردن خیانت است.»^{۳۱}

مخاطرات ملی

در مورد هدف سوم، پیشه‌وری تردیدی نداشت که سیدضیا و متحدانش به دنبال «توطئه بر علیه حکومت مشروطه و آزادی» هستند و مبارزه با آنان را وظیفهٔ ملی ایرانیان می‌دانست و در چند زمینهٔ مخاطراتی را که سید ضیا برای ایران داشت، افشا می‌کرد. بزرگترین خطر سید ضیا را متوجه استقلال و تمامیت ارضی ایران می‌دانست. در این باره می‌نوشت: سید ضیا از یکسو، ایلات و عشایر را

که در دورهٔ دیکتاتوری رضا شاه آسیب‌های جدی متحمل شدند، تحریک و تجهیز می‌کند تا آنان علیه مشروطیت قیام کنند و با برقراری ملوک‌الطوایفی، «مرکزیت ایران» را از بین ببرند.^{۳۲} از سوی دیگر با ارائه طرح‌ها و شعارهایی مانند «اتحادیه ایلات و عشایر» و ممالک متحدۀ ایران می‌خواهد به اقدام آنان مشروعیت دهد و پشتوانه نظری برای آنها فراهم کند. در کنار آن هم، برای ایجاد تفرقه در بین ملت ایران و سرگرم کردن آنها می‌خواهد اختلافات قومی به راه اندازد.

پیشه‌وری در مورد این اقدامات و طرح‌ها می‌نوشت: «موضوع بسیار جدی و بسیار مهم تأسیس ممالک متحدۀ ایران» یک «شعار تاریک» است.^{۳۳} این ممالک متحدۀ ای که سید ضیا «نهمیده تبلیغ می‌کند، در شرایط امروزه برای کشور ما مهلک‌ترین سم‌ها است.» زیرا، نه تنها نفعی برای کشور ایران ندارد بلکه از این شعار و تبلیغات مربوط به آن «فقط عناصر ملوک‌الطوایفی سوء استفاده خواهد کرد و در نتیجه، مرکزیت بلکه وحدت و یگانگی ملی متزلزل خواهد گردید.»^{۳۴} حال آنکه یکی از معضلات اساسی امروز ما «عدم توانایی حکومت مرکزی» در ایران است و ما باید دولت مرکزی را تقویت و تحکیم کنیم.^{۳۵} جدای از این، آیا سید ضیا و مبلغان این شعار به تأثیر خارجی شعار خود فکر کرده‌اند؟ آیا «می‌دانند که بعد از تجزیه‌ای که ایشان امروز ترویج می‌کنند، فردا ایجاد اتحاد را می‌شود عملی کرد؟»^{۳۶} پیشه‌وری خطاب به سید ضیا و یارانش می‌نوشت: از این قبیل شعارها و توطئه‌ها دست بردارید؛ «ایرانی فقط یک اتحادیهٔ بزرگ باید داشته باشد که آن هم اتحادیهٔ ملت ایران است که در شکل حکومت قانونی مرکزی ظاهر می‌شود. تمام نیرو، تمام توانایی ملت ایران باید در قوای سه‌گانهٔ مجریه، مقننه، قضائیه مرکزی متمرکز پیدا کند.»^{۳۷}

در مورد به راه انداختن اختلافات قومی که شعبۀ حزب وطن در مازندران به راه انداخته بود، پیشه‌وری به شدت به سید ضیا و حزب وطن او اعتراض می‌کرد که چرا برای پیشبرد مقاصد خود وحدت و یگانگی ملی را به خطر می‌اندازید و به آنها هشدار می‌داد: «نزاع ترک و فارس بسیار خطرناک است. تمامیت و استقلالی را که این همه در اطراف آن هیاهومی کنیم [در] معرض بزرگ‌ترین خطرها قرار می‌دهد. این چه حزب «وطنی» است که تیشه به ریشهٔ ملیت ما می‌زند. چرا این کلمات مقدس وطن و میهن باید تا این اندازه مورد سوء استفاده شارلاتان‌ها و دشمنان خلق واقع بشود. دعوای ترک و فارس و نظریۀ نژادی هیتلر - روزنبرگ هر دو از یک ریشه، یعنی ارتجاع آب می‌آورد. این حرف‌ها به هیچ وجه به صرفۀ میهن ما نیست. محرکین و مبلغین آن دشمن ایران و استقلال آن هستند. باید دهان اینها را با مشت محکمی بست که دیگر یارای سخن گفتن نداشته باشند.»^{۳۸} و بر همین اساس، از دولت می‌خواست برای مقابله با این اقدام تفرقه افکنانه اقدام جدی به عمل بیاورد و خطاب به ملت ایران می‌نوشت: «ما باید ثابت کنیم که یک ملت زندهٔ شایستهٔ

استقلال هستیم و تمام ترک‌زبانان و ارمنیان و آسوریان و زرتشتیان و کلیمی‌ها را که در این سرزمین با ما زندگی کرده و در سرنوشت آن با ما شریکند از خود می‌دانیم»^{۳۹}

نکتهٔ حائز اهمیت در این تأکید پیشه‌وری آن است که او به حدی از طرح مسائل قومی در ایران بیم و هراس داشت که حتی در هنگامی که می‌خواست به اجزاء ملت ایران اشاره کند از اقلیت‌های دینی نام می‌برد و اگر از ترک‌زبانان یاد می‌کند آن هم بنا به ضرورت مقاله است. زیرا به اعتقاد پیشه‌وری سال ۱۳۲۳، «تهران و تبریز از نقطه نظر ایرانی توفیر ندارد»^{۴۰} این نحوهٔ برخورد از مشخصه‌های بارز روزنامهٔ *آزیر* و مقاله‌های پیشه‌وری، دست‌کم تا پایان اردیبهشت ۱۳۲۴، است. این روزنامه در موارد متعدد بدون تفکیک مردم ایران به اقوام مختلف، همه جا از ملت ایران یاد می‌کند و آنچه می‌خواهد برای ملت ایران است. مثلاً، در ۲۱ آذر ۱۳۲۳ پیشه‌وری در پاسخ به تبلیغات گسترده سیدضیاء و یارانش نوشت: «ایران باید یک دولت مستقل ملی به تمام معنی داشته باشد و سعی بکند طایفه‌بازی و ایل‌بازی را از بین ببرد. تمام افراد ملت را در زیر یک بیرق و یک قانون تمرکز بدهد. هر کسی برخلاف این رفتار بکند خائن است.» دلیل خیانتش هم در این است که «مردان میهن‌پرست هرگز به تضعیف کشور خود اقدام نمی‌کنند و هیچ وقت راضی نمی‌شوند برخلاف قوانین کشور خود رفتار نموده و هم‌میهنان خود را آزار بدهند و مرکزیت مملکت خود را متزلزل سازند.» پیشه‌وری تأکید می‌کرد: «مردان شرافتمند [...] از بالای سر کشور خود با بیگانگان رابطه به هم نمی‌زنند. در خطرناک‌ترین موقع‌ها بر علیه دولت مرکزی بر نمی‌خیزند و برای احقاق حقوق مشروع و یا ادعای نامشروع خود از راه دزدی و غارتگری و شورش و بلوا اقدام نمی‌کنند»، زیرا، آنها می‌دانند که «ارتجاع بین‌المللی از وحدت ملت ایران خوشش نمی‌آید و سعی می‌کند در بیکر ایران دولت‌های کوچک کوچک به وجود بیاورد» تا از این طریق راحت‌تر به مقاصدش دست یابد.^{۴۱}

مخاطرات فرهنگی

پیشه‌وری، سید ضیا و نظریات او را از نظر اجتماعی و فرهنگی نیز برای جامعهٔ ایران خطرناک می‌دانست و در این زمینه هم او را افشا می‌کرد. خطر را در این می‌دید که سیدضیا از طریق عوام فریبی بتواند بخش قابل توجهی از نیروهای سنت‌گرا و با نفوذ جامعه را به طرف خود جلب کند و از آنها برای مقابله با مشروطیت و جبههٔ آزادی خواهان استفاده کند. در این باره می‌نوشت: سیدضیا با آنکه «لامذهب» است اما «صرفاً برای گول زدن مردم و سوءاستفاده از احساسات مذهبی عوام»، «رژیم دموکراسی اسلامی» را تبلیغ می‌کند. پیشه‌وری که با مداخلهٔ مذهب «در سیاست روزانه» مخالف بود، تبلیغات سیدضیا را در این زمینه «خطرناک‌ترین تبلیغات» می‌دانست و دربارهٔ عواقب

آن برای استقلال کشور هشدار می‌داد. همچنین، تبلیغات سیدضیا برای برگرداندن «لباس و آداب و رسوم عهد دقیانوس»، مخالفت با حق رأی زنان و مشارکت آنها در حیات سیاسی و اجتماعی و ... را دارای «جنبه ارتجاعی بسیار شدید» و مخالف ترقی مردم ایران و الزامات جهانی ارزیابی می‌کرد.^{۴۲} پیشه‌وری شیوه اصولی و کارساز مقابله با سید ضیا از نظر اجتماعی و فرهنگی را در این می‌دانست که «از یک طرف به دعاوی حقه توده‌های وسیع خلق ترتیب اثر داده شود و وضعیت آنان را بهبود بخشید و از طرف دیگر، به مردم فهماند که چگونه ارتجاع بیست ساله اخیر، امروز دوباره از زیر نقاب کلمات عوام‌فریبانه سید و همراهان او خودنمایی می‌کند و دست به فعالیت زده است.» تظاهرات دین‌خواهانه او را افشا و مردم را متوجه کرد که سیدضیا «هیچ وقت خادم این کشور نبوده و امروز هم نیست»^{۴۳} باید آن قدر توضیح داد و افشاگری کرد تا مردم متوجه شوند که «سید ضیا و اطرافیان او برای آزادی کشور ما حال همان غارتگران و دزدان را دارند که همه افراد کشور به هر وسیله‌ای که باشد باید متحد شده جلوی شورش و بلوایی را که آنها آغاز کرده‌اند، بگیرند.»^{۴۴}

قاعده بازی

پیشه‌وری جبهه آزادی‌خواهان را محور مبارزه ملت ایران با سیدضیا و دیگر مخالفان آزادی و مشروطیت می‌دانست. معتقد بود که این جبهه از یکسو باید توطئه‌ها و اقدامات آنان را افشا و بی‌اثر کند و از سوی دیگر با مشارکت همه جانبه در حیات سیاسی و اجتماعی کشور زمینه و امکان تحول و نوسازی جامعه ایران را بر اساس برنامه‌های سنجیده و اصلاح‌طلبانه فراهم سازد. در مورد شیوه مبارزه و نحوه فعالیت جبهه آزادی‌خواهان و هر یک از نیروهای آن، پیشه‌وری برخلاف برخی احزاب و جراید که دم از «انقلاب» و «انقلاب خونین» می‌زدند^{۴۵} پیشه‌وری بر این باور بود که جامعه ایران برای انقلاب آماده نیست^{۴۶} و شیوه اصولی مبارزه در ایران، مبارزه مسالمت‌آمیز در چارچوب دموکراسی پارلمانی است. وی توضیح می‌داد که در دموکراسی پارلمانی همه احزاب و شخصیت‌های سیاسی برای اینکه به هدف‌های خود دست یابند ناگزیرند به قواعد و مقررات این شیوه از مبارزه گردن بگذارند و بر روی یک پایه و بنیان با یکدیگر توافق کنند و آن را به عنوان «قاعده بازی» سیاسی بپذیرند و از آن تخطی نکنند. پیشه‌وری قاعده بازی سیاسی در ایران را قانون اساسی مشروطیت می‌دانست و تأکید می‌کرد: «اگر ما به قانون اساسی خودمان پایبندیم، ناگزیریم قاعده بازی را مراعات بکنیم.»

رعایت قاعده بازی «نه تنها در عمل بلکه در الفاظ هم» لازم است. پیشه‌وری به آزادی‌خواهان کشور متذکر می‌شد که اگر چه «برای ما قانون اساسی مشروطیت واجب‌الرعايه است» و «ما به بازی

دموکراسی ایمان داریم و به طور کلی آن را قبول می‌کنیم» اما ارتجاع و جبهه دیکتاتوری طلبان اهمیتی به آن نمی‌دهند و برای اینکه به هدف‌هایشان برسند همیشه قاعده بازی را نقض می‌کنند.^{۴۷} بنابراین، یکی از وظایف عاجل جبهه آزادی‌خواهان باید تحمیل قاعده بازی سیاسی به طرفداران دیکتاتوری و اجرای قانون اساسی باشد. علاوه بر این، نباید اجازه بدهیم «عناصر منفعت‌جو و مرتجع» از طریق قانونگذاری به روح قانون اساسی خدشه وارد کنند.^{۴۸} «امروز کشور ما باید کاملاً یک کشور قانونی باشد. سرنوشت ملت را قانون تعیین بکند. قوه سه‌گانه مقننه و مجریه و قضایی از هم به طور جدی و قطعی سوا و مجزا باشد. [...] هیچ کس حق نداشته باشد یک دینار برخلاف قانون از هزینه دولت به مصرف برساند و هیچ کس قادر نباشد حق قانونی کوچک‌ترین و ضعیف‌ترین افراد ملت را تضییع نماید.»^{۴۹}

پیشه‌وری دولتهایی را که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران تشکیل شده بودند مطلوب نمی‌دانست و از آنها به عنوان دولتهای «دیمی» یاد می‌کرد که «بدون اتکای حزبی روی کار می‌آیند» و در نتیجه، برنامه مشخص و معینی برای اداره و پیشرفت کشور ندارند و تجربه نشان داده است که از این قبیل دولتها نباید زیاد انتظاری داشت.^{۵۰} با این حال، پیشه‌وری نحوه برخورد با دولت را در چارچوب قاعده بازی سیاسی تعریف می‌کرد و شیوه صحیح را شیوه حمایت و انتقاد می‌دانست و آن را چنین توضیح می‌داد: «امروز وظیفه ما است از هر قدم مترقی، از هر تدبیری که برای منافع مادی و معنوی توده با کمک هر کسی برداشته شود حمایت بکنیم. ولی این را به حمایت و طرفداری که در میان مردم مرسوم است نباید تعبیر کرد. این طرفداری‌ها و مخالفت‌های مغرضانه را مذموم، زشت بلکه خیانت می‌پنداریم. ما به عمل و کار نگاه می‌کنیم؛ مثلاً، اگر دولت بخواهد علاوه بر اجرای لایحه تعلیم اجباری یک لایحه دیگری برای تعمیم وسایل بهداشت تهیه کرده به جلوگیری از امراض گوناگونی که اکثریت توده را احاطه کرده است قیام بکند ما از این قبیل اقدامات جداً طرفداری خواهیم نمود.»^{۵۱}

پیشه‌وری حل مشکلات کشور را در گرو تشکیل دولت مقتدر ملی و مشارکت آگاهانه مردم در امور سیاسی و اجتماعی می‌دانست. منظور وی از دولت مقتدر ملی، دولت مبتنی بر قانون بود که وظیفه داشت قانون را بر کشور حاکم کند تا حقوق هر یک از افراد ملت محفوظ بماند و «ناامنی و بی‌عدالتی و زورگویی از میان افراد ملت برچیده شود» و همه ایرانیان در برابر قانون مسئول باشند.^{۵۲} دموکرات و حزبی بودن دو ویژگی دیگر دولت مقتدر ملی بود.^{۵۳} این دولت باید نه تنها به «عدم امنیت» و «عدم توانایی حکومت مرکزی» که مهم‌ترین موانع اصلاح و پیشرفت کشور محسوب می‌شود خاتمه دهد بلکه برنامه اصلاح و نوسازی را با اقتدار کافی در کشور اجرا کند.^{۵۴} چون در

دموکراسی پارلمانی تعیین دولت با نظر و رأی مجلس شورای ملی است، بنابراین، برای تشکیل دولت مقتدر ملی، باید نمایندگان جبهه آزادی‌خواهان و ترقی‌طلبان به مجلس شورا راه یابند تا ضمن پاسداری از قانون اساسی و تصویب قوانین به نفع مردم، بتوانند دولت مقتدر ملی را تشکیل دهند. پیشه‌وری در زمانی ضرورت تشکیل چنین دولتی را مطرح می‌کرد که انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورا رو به پایان بود و نمایندگان اکثر مناطق کشور انتخاب شده بودند. با اینکه در مورد این نمایندگان می‌نوشت «وکیلانی که تا به حال انتخاب شده‌اند به استثنای دو یا سه نفر، از عناصری هستند که برای منافع خصوصی خود را به بهارستان انداخته‌اند [و] اینها هدف و آرمان سرشان نمی‌شود» اما ناامید هم نبود و خطاب به جبهه آزادی‌خواهان می‌گفت در این دور «از اکثریت نباید حرف زد ولی تهران می‌تواند یک اقلیت ملی، یک عده بسیار محدود و کوچک میهن‌پرست و آزادی‌خواه را به مجلس بفرستد تا بدین واسطه اقلاً بتواند حرف‌های حساسی خود را به گوش ملت برساند و نیات سوء خائنین را در نظر مردم مجسم کند».^{۵۵} در حقیقت، پیشه‌وری انتظار نداشت جبهه آزادی‌خواهان در آینده نزدیک بتوانند در مجلس اکثریت پیدا کنند و دولت مقتدر ملی را تشکیل دهند و از این رو، آن را به عنوان یک «آرمان و هدف» مطرح می‌کرد.^{۵۶}

علاوه بر مداخله دولت و ملاکین در انتخابات به منظور تحمیل نماینده مورد نظر خود به مردم، پیشه‌وری معضل اساسی را در این می‌دانست که جبهه آزادی‌خواهان و ترقی‌طلبان پیوند منظم و سازمان یافته‌ای با توده مردم، به ویژه با روستائیان و اهالی شهرهای کوچک ندارند. این وضعیت موجب شده است تا از یکسو: «ما امروز هر چه داد بزنیم، هر چه فریاد بکشیم حرفمان به گوش کسی فرو نمی‌رود. مابین ملت و طبقه منور[الفکر] سد بسیار ضخیمی کشیده شده است» و آن، سد «جهل و بیسوادی» است. نود درصد مردم ایران سواد ندارند و نمی‌توانند روزنامه بخوانند و در نتیجه، «نوشته‌ها و افکار بالا بلند ما از محیط محدود و تنگ طبقه منور[الفکر] تجاوز نمی‌کند و این بزرگترین بدبختی ما است».^{۵۷} از سوی دیگر، ضعف ارتباط با توده مردم موجب شده است تا «ماها که مدعی هدایت جامعه هستیم آن را به خوبی نشناخته به احتیاجات و آمال و آرزوهای او پی نبرده‌ایم. [...] آری، از اوضاع خارج از تهران اطلاع نداریم. ساکنین خارج از تهران نیز ما را نمی‌توانند بشناسند. مثل اینکه ما در یک کره مخصوص زندگی می‌کنیم و مردم واقعی ایران هم در کره مخصوص. نه ناله‌ای که از دل آنان بیرون می‌آید به ما می‌رسد و نه ما می‌توانیم حرف‌های خود را به گوش آنها برسانیم. [...] گفته‌ها و نوشته‌های ما همه بی‌مورد است. همه بی‌ربط می‌نویسیم. همه مصنوعی و غیرطبیعی سخن می‌گوئیم. [...] مردم ایران گوششان به این حرف‌ها بدهکار نیست. او نه برنامه می‌خواند نه از پروگرام‌های عریض و طویل دستجات سردر می‌آورد. او در احتیاجات و

زندگی روزمره خود گم شده است. [...] شاید محرک اصلی بیشتر از ما قوه ایمان و عقیده باشد. این قابل انکار نیست ولی بدبختانه به طور کلی از مرحله بسیار پرت هستیم. گفته‌ها و نوشته‌های ما با حقایق زندگی مردم وفق نمی‌دهد. [...] اصول کارها، طرز تفکرها، روش مبارزه روزانه ما پایه و اساس محکمی ندارد. ما در واقع بالای جامعه قرار گرفته و از مردم حقیقی کشور طوری مجزا شده‌ایم که [...] ملت حقیقی خود را نسبت به ما بیگانه تصور می‌کند.^{۵۸} پیشه‌وری نتایج انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و ناکامی احزاب سیاسی را حاصل و گواه این وضعیت می‌دانست و رهبران احزاب را به بازنگری در عملکرد و استراتژی و تاکتیک‌های خود فرا می‌خواند. خطاب به رهبران احزاب (البته بدون نام بردن از حزب یا اشخاص) می‌نوشت: «اگر قدری تعصب حزبی را کنار گذاشته، دفاتر حزب را با آرایی که به دست آورده‌اند مقایسه بکنند ناچار این حقیقت را تصدیق خواهند» کرد که شکست خورده‌اند.^{۵۹} اگر عملکرد خود را از سال ۱۳۲۰ به بعد بررسی کنند متوجه می‌شوند «از میدان سیاست دور افتاده، دارند کارهای مجامع بی‌طرف مانند باشگاه‌ها و سازمان‌های تعلیم و تربیتی را انجام می‌دهند.»^{۶۰} حال آنکه وظیفه حزب سیاسی تأثیر گذاشتن بر سیاست روزانه و بلند مدت کشور، در سرنوشت جامعه، دستیابی به قدرت و مشارکت در کارهای دولت است.^{۶۱}

پیشه‌وری از بدو انتشار روزنامه *آزیر*، همواره بر ضرورت آگاهی مردم از اختیارات و وظایف قانونی خویش و سازماندهی آنها در یک «تشکیلات ملی» تأکید می‌کرد و به اشکال مختلف می‌نوشت: «ملت را باید طوری تربیت کرد که به میهن و آزادی و حق و اراده خود علاقمند شده بتواند از نزدیک در کارهای کشور رأی داشته باشد.»^{۶۲} در این زمینه، نه تنها از احزاب و جراید بلکه از دولت و مجلس شورا نیز می‌خواست برای آگاه کردن مردم اقدام کنند و هر عملی را که انجام می‌دهند، هر تصمیمی که می‌گیرند، هر قانونی را که تصویب می‌کنند به اطلاع مردم برسانند. دلایل خود را برای اتخاذ یا اجرای آن تصمیم یا اقدام به صراحت توضیح دهند و تأثیرات آن را در زندگی مردم و سرنوشت کشور به طور مشروح و به زبان ساده و همه فهم بیان کنند تا زمینه برای مشارکت مردم و نظارت آنها بر امور کشور فراهم شود.^{۶۳} پیشه‌وری طریقه اصولی مشارکت دادن مردم در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور را در اجرای قانون اساسی و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌دانست و از دولت و مجلس شورا می‌خواست در این زمینه اقدام کنند.^{۶۴}

از نظر پیشه‌وری، ضرورت مشارکت مردم در امور کشور تنها به عرصه سیاست محدود نمی‌شد و همه امور جامعه را در برمی‌گرفت. بر این اساس، تأکید می‌کرد که «همه چیز را از دولت نباید انتظار داشت.»^{۶۵} باید مردم در تشکلهای مختلف گردهم بیایند و برای حل معضلات و نابسامانی-

های اجتماعی اقدام کنند. مثلاً در زمینه مبارزه با مفاسد اجتماعی توضیح می‌داد که دو روش وجود دارد: روش دیکتاتوری و روش دموکراتیک. «زمامداران دیکتاتوری که همه مسائل اجتماعی را خیال می‌کردند با زور و فشار و حبس و زجر و زندان و اعدام می‌شود حل کرد، در سیاست خود کوچکترین پیشرفتی ننموده غیر از پر کردن زندان‌ها حاصلی به دست نیاوردند.» برخلاف روش دیکتاتوری، در روش دموکراتیک اصل بر آگاه کردن، تربیت و از بین بردن شرایط محیطی بروز نابسامانی قرار دارد. «در عمل هم ثابت شده که تا اقدامات اساسی و علمی و تربیتی در بین نباشد، تا ریشه فساد از بین نرود اعمال زور و سایر تدابیر مندرس فایده‌ای ندارد»^{۶۶} و باید «از نیروی علم و تبلیغ و تشویق» استفاده کرد. علاوه بر دولت که وظایف خاص خودش را دارد و باید آنها را انجام دهد، افراد آگاه و دلسوز باید «انجمن‌های عمومی» تشکیل دهند و در عرصه‌های مشخص شروع به فعالیت کنند. مثلاً برای مبارزه با اعتیاد می‌نوشت: «به عقیده ما در این کار پزشکان و آنهایی که با بهداشت و تندرستی مردم سر و کار دارند باید پیشقدم شوند. مخصوصاً بانوانی که شوهران و برادرانشان گرفتار این مصیبت هستند می‌توانند اقدامات مؤثر و کمک‌های مفیدی نمایند. این مساعدت و کمک باید به واسطه یک تشکیلات وسیع و منظم انجام بگیرد. به عبارت مختصر، باید هر چه زودتر انجمن ضد تریاک تشکیل بشود [...] تمام اشخاص خوب و بصیر و خیرخواه علاقمند را به دور خود جمع کرد از روی یک نقشه صحیح به مبارزه جدی قدم بگذارند.»^{۶۷}



معیار صلاحیت

روز ۲۲ تیر ۱۳۲۳، اعتبارنامه پیشه‌وری نماینده تبریز در دستور کار مجلس شورای ملی قرار گرفت. حاصل رأی یکصد نماینده حاضر چنین بود: ۵۰ رأی مخالف، ۴۷ رأی موافق و سه رأی ممتنع.^{۶۸} علیرغم تأکید دکتر معظمی که می‌گفت طبق اصل هفتم قانون اساسی «برای اعتبارنامه باید بیش از نصف حضار رأی موافق یا مخالف بدهند» پس اعتبارنامه پیشه‌وری تایید شده است،^{۶۹} اکثریت مجلس اعتبارنامه پیشه‌وری را رد شده تلقی کرد و اعتراض و پیگیری‌های بعدی تشکل‌ها و جراید آزادی‌خواه به نتیجه نرسید.^{۷۰}

پیشه‌وری که اقدام جناح راست مجلس را به عنوان نقض قاعده بازی تلقی می‌کرد، برآشفته از رد اعتبارنامه خود، با حروف درشت در صفحه اول روزنامه آزریر نوشت: «ما افتخار می‌کنیم که نمایندگان زور، پول و نیرنگ و تزویر ما را از خود ندانستند، بر علیه ما مهره سیاه دادند. ما این عمل خائنه را یکی از تظاهرات گوناگون مبارزه اجتماعی می‌دانیم. قضاوت ما در حق مخالفین خود بیطرفانه ولی قضاوت ملت نسبت به آنها شدید و بیرحمانه و مرگبار خواهد بود. [...] این شکست ظاهری که پیروزی واقعی است ما را از جهاد مقدس که بر علیه ارتجاع آغاز کرده‌ایم باز نخواهد داشت. یأس و ناامیدی کار مردمان عاجز است. ما به نیروی توانای اتحاد عناصر آزادی‌خواه ملی و روزنامه‌های متین و میهن‌پرست کاخ ظلم و زور و استبداد و خیانت و دورویی را برانداخته جای آن بیرق مشروطیت و آزادی واقعی ملت ایران را مستقر خواهیم نمود. ما بیدی نیستیم [که] از این باده‌ها بلرزیم. ما امتحان خود را داده‌ایم. هدف و آرمان ما ریشه‌کن نمودن ظلم و بیدادگری است.»^{۷۱}

پیشه‌وری تا هفته اول مرداد ماه ۱۳۲۳ تمام هم و غم خود و صفحه‌های روزنامه آزریر را به اعتراض و انتقادهای تند و گاه اهانت‌آمیز از نمایندگان جناح راست مجلس اختصاص داد و به گفته خودش، به شیوه «کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است» عمل می‌کرد.^{۷۲} با این حال از پنجم مرداد ماه تا حدودی آرام گرفت و روزنامه آزریر تقریباً به روال سابق خود بازگشت. چنانکه در روز ۸ مرداد ماه در صفحه اول روزنامه آزریر این اطلاعیه با حروف درشت به چاپ رسید: «اظهار تسلیت [...] روزنامه‌های تهران خبر دادند که رضا شاه پهلوی در اثر یک نوع بیماری جلدی در روز چهارشنبه چهارم مرداد ساعت ۹ صبح ۱۳۲۳ در یوهانسبورگ فوت نموده است. ما قضاوت اعمال نیک و بد و افکار زشت و زیبای این مرد مرموز فوق‌العاده را به قلم موشکاف و بی‌طرف مورخین واگذار کرده، اعلیحضرت شاه را به مناسبت این حادثه آندوهناک تسلیت می‌گوئیم. انجمن نویسندگان آزریر.»^{۷۳}

این عمل پیشه‌وری اقدامی بیسابقه در تاریخ چپ است. تا آن زمان یک شخصیت موجه و معتبر چپ چنین عملی انجام نداده بود و پس از او هم چنین اقدامی صورت نگرفت. پیشه‌وری موقعی این «اظهار تسلیت» را منتشر کرد که کمتر روزنامه‌ای جسارت چنین اقدامی داشت و حتی

روزنامه‌های غیرتوده‌ای «جبهه آزادی» هم به کمتر از «دیو مهیب» و «عفریت خونخوار» نامیدن رضا شاه رضایت نمی‌دادند؛ می‌نوشتند جز لعنت و نفرین بازماندگان کشتگان او چیزی بدرقه راهش نیست^{۷۴} و اعتراض می‌کردند که چرا دربار سه روز عزای عمومی اعلام کرده، پرچم ایران نیمه افراشته شده و ...^{۷۵}.

کنگره اول حزب توده ایران در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ رسماً کار خود را آغاز کرد. پیشه‌وری نیز یکی از نمایندگان کنگره بود. در مورد اینکه پیشه‌وری از چه موقع دوباره عضو حزب توده شد، اطلاع موثقی در دست نیست. مطمئناً او در زمستان ۱۳۲۳ عضو این حزب نبوده است؛ زیرا، در تبلیغات انتخابات مجلس شورا پیشه‌وری تنها به عنوان مدیر روزنامه آژیر معرفی شده است و اگر عضو حزب توده بود کمیته ایالتی آذربایجان حزب توده از ذکر آن خودداری نمی‌کرد.^{۷۶} احتمالاً پیشه‌وری پس از اینکه به نمایندگی مجلس انتخاب شد مجدداً به عضویت حزب توده درآمد. مقاله «حزب درست و حسابی کدام است؟» که در خرداد ماه ۱۳۲۳ در پنج شماره آژیر منتشر شد، مشخص می‌کند که در آن موقع او عضو حزب توده بوده و خود را برای حضور فعال و تأثیرگذار در کنگره اول این حزب آماده می‌کرد. در هر حال، پیشه‌وری نتوانست به کنگره حزب توده راه یابد و اعتبارنامه او در کمیسیون اعتبارنامه‌ها رد شد. بهانه رد اعتبارنامه پیشه‌وری همان «اظهار تسلیت» بود. در کمتر از بیست روز این دومین بار بود که صلاحیت پیشه‌وری رد می‌شد. بار اول در مجلس شورا و از سوی جناح راست فاقد صلاحیت شناخته شد و اینک جناح چپ بود که او را بی‌صلاحیت اعلام می‌کرد و عملاً بر تصمیم جناح راست مهر تأیید می‌زد.

پیشه‌وری که از سوی توده‌ای‌ها به «ارتجاعی شدن» و «خیانت» متهم شده بود،^{۷۷} در واکنش به ردصلاحیتش - که ضربه‌ای سنگین بر حیثیت سیاسی او بود - بدون آنکه از حزب توده نام ببرد، با حروف درشت در صفحه اول روزنامه آژیر نوشت: «؟ وقتی که در اثر تلقین دیگران بر ضد دوستان خود عصبانی شدید از خود پرسیدید آیا آلت دست غیرمستقیم ارتجاع واقع نشده‌اید؟ وقتی که در اثر احساسات آبی بر ضد یکی از مبارزین راه آزادی اقدام می‌نمائید آیا تصور نمی‌کنید که عملاً به ارتجاع خدمت کرده‌اید؟»^{۷۸} در همین شماره روزنامه آژیر بدون نام بردن از افراد یا حزب توده به اتهاماتی که توده‌ای‌ها به او زده بودند، پاسخ داد. پیشه‌وری ضمن توضیح سوابق خود در مبارزه با رضاشاه، نوشت: «شاید در نظر بعضی‌ها لحن تسلیتی که ما به شاه گفتیم یکی از اشتباهات ما باشد یا حتی از نقطه نظر بعضی‌ها لازم نبود این تسلیت گفته شود.» اما این تنها یک «سوء تفاهم ساده» است. توضیح داد که در «اظهار تسلیت»، کلمات «فوق‌العاده» و «مرموز» جایجا شده و این ناشی از خطای چاپخانه است، که البته چنین نبود و پس از غلطگیری نهایی آن را تغییر داده بودند.^{۷۹} البته پیشه‌وری با مطرح کردن غلط چاپخانه‌ای نمی‌خواست مشکل به وجود آمده را به گردن چاپخانه بیندازد.

گو اینکه جابجایی آن دو کلمه تغییری در نفس امر نمی‌داد. در حقیقت اظهار تسلیم به شاه در چارچوب همان چیزی بود که پیشه‌وری به عنوان قاعده بازی سیاسی مطرح می‌کرد؛ آنچه که نه جناح راست ارزشی برای آن قائل شده بود و نه جناح چپ آن را درست دانسته و حاضر به پذیرفتنش بود. با این حال، پیشه‌وری توضیح داد: «امروز کشور ما در مرحله‌ای از مراحل اجتماعی تمدن بشری است که عقلاً برای آن رژیم مشروطیت و اجرای قانون اساسی موجود را لازم دانسته‌اند.» این رژیم و قانون اساسی آن مشخصاتی دارد. «طبق قانون اساسی مقام سلطنت باید باشد و ما تا بر علیه قانون اساسی قیام نکرده‌ایم در این اصل هم لازم نمی‌دانیم کاری بکنیم و سوءتفاهمی پیش بیاید؛ یعنی ما نمی‌خواهیم مانند دسته ماجراجویان از قبیل سیدضیاءالدین و همکاران او با نیرنگ و حقه‌بازی روی اغراض خصوصی خود قاعده بازی را به هم بزنیم. علاوه بر این ما از مرگ دشمن خصوصی یا عمومی آن وقت اظهار بشاشت می‌کنیم که خودمان او را در نبرد از بین برده باشیم. متأسفانه از شاه سابق، پیشامدها به ما اجازه نداد انتقام یاران خود و ملت ایران را بکشیم و او با اجل طبیعی فوت کرد. بنابراین، در مرگ او ما کاری نکرده‌ایم که برای کسب افتخار آن اظهار شادمانی کنیم.» علاوه بر این، یکی از اخلاق ستوده ایرانی این است که از دوست و دشمن، اشخاص مصیبت‌زده را هنگام عزاداری آزار نمی‌دهند و مخصوصاً در مرگ طبیعی که سرزنش و بدگویی موضوع ندارد. وانگهی، اگر ما بخواهیم فرزند را مسئول جنایت پدر بدانیم که از شاه سابق هم در بیدادگری جلوتر رفته‌ایم.» پیشه‌وری از کسانی که او را به «ارتجاعی شدن» متهم می‌کردند، می‌پرسید: «مبارزه و هدف اجتماعی ما در جای خود محفوظ است. آن را هیچ کس نمی‌تواند تغییر بدهد ولی اگر بدون نظر خاص و منظور سیاسی معین، برای حفظ نزاکت و آداب مرسوم، یک روزنامه ملّی به شاه مشروطه تسلیم گفته باشد، چه جنایت بزرگی کرده است؟»^{۸۰}

روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای مشتمل بر یک مقدمه و ۱۲ ماده (به فارسی و ترکی) موجودیت و هدف‌هایش را اعلام کرد. رهبر این فرقه، میرجعفر پیشه‌وری بود. در مقدمه بیانیه، هدف فرقه را خودمختاری آذربایجان در چارچوب کشور ایران مطرح می‌کرد و در قطعنامه کنفرانس ۲۹ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات تصریح شده بود: «می‌خواهیم که ضمن برقراری اصول دموکراسی در سراسر ایران به مردم آذربایجان آزادی داخلی و خودمختاری ملّی داده شود تا بتواند سرنوشت خود را به دست خود تعیین نمایند.»^{۸۱} علیرغم این، در همان زمان نغمه‌های دیگری نیز از فرقه دموکرات آذربایجان شنیده می‌شد: «شعار، آذربایجان مال آذربایجانی-ها است باید عملی شود. ما تحت قیمومیت ملت دیگری نخواهیم رفت.» «آذربایجان ترجیح می‌دهد به جای اینکه با بقیه ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد باشد.» «چنانچه